

# شرح استخاره

از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

ششم

(همراه با سی دی صوتی)

زمستان ۱۳۸۷

# فهرست

## شرح استخاره

عنوان

صفحه

- توصیه حضرت صالح علیشاه درباره استخاره / اول تعقل بعد استخاره..... ۵
- استخاره یعنی طلب خیر / خیر امور را ما نمی فهمیم..... ۶
- هر چه خداوند مقدر کرده و پیش می آید خیر است / عقل، پیامبر درونی است باید به
- آن گوش داد / انواع عقل: عقل علی، عقل معاویه / استشاره بالاتر از استخاره است..... ۸
- اگر دلّتان صاف شود، خداوند مستقیماً الهام می کند..... ۱۴
- استخاره یعنی الهام گرفتن از قرآن یا از دل..... ۱۵
- در مسائل شریعت و طریقت، استخاره معنی ندارد / استخاره در امور دنیوی است /
- اهمیت مشورت به عنوان مقدمه‌ی تفکر / ضرر استخاره / باید پس از استخاره به آن
- عمل کرد / استخاره محتاج به اجازه است..... ۱۶
- شرح استخاره از رساله شریفه پند صالح..... ۲۱
- اقسام نفس / شک در نماز / مشورت با خبره باید باشد / خداوند می خواهد هر
- مؤمنی مرکز فهم و درک الهی باشد..... ۲۴
- مؤمن به نور الهی می نگرد / بعضی ها برای فرار از تفکر استخاره می کنند /
- استخاره باید در حال اضطراب باشد..... ۲۷
- خداوند فقط خیر ما را از طریق قرآن نمی گوید / القاء فکر از جانب خداوند / مقدر
- الهی قابل حدس نیست و قرار نیست که ما خبردار شویم..... ۳۰
- تنبلی فکری..... ۳۴
- هرچه استخاره گفت اطاعت کنید / گاهی اوقات عدم توجه به استخاره خیلی ضررها
- دارد / در استخاره، اضطراب شخص خیلی مؤثر است / حکم به ظاهر و حکم به واقع..... ۳۵
- عقل انسان، جبرئیل اوست..... ۳۸
- نمی توانید برای خداوند تعیین تکلیف کنید که از چه طریق به من خبر بده / باید
- از کسی که اجازه دارد، استخاره خواست..... ۴۰

برای خیلی‌ها استخاره یعنی استعفا دادن از فکر و تعقل / اول راه عقل و فکر است

- و بعد استخاره ..... ۴۱
- استخاره‌ای که بعضی می‌کنند با شیر یا خط فرقی ندارد / خداوند انسان را به
- طریقه‌های مختلف راهنمایی می‌کند ..... ۴۲
- انسان از زحمت فکر کردن گریزان است / استخاره نباید برای فرار از مسئولیت باشد ..... ۴۴
- اول استخاره بعد استخاره ..... ۴۵

### مروری بر عناوین جزوات قبل

- اول، مطالب ۲۲ جلسه فقری ..... ۴۶
- دوم، مطالب ۳۷ جلسه فقری ..... ۴۷
- سوم، مطالب ۵۳ جلسه فقری ..... ۴۹
- شرح رساله شریفه پند صالح (قسمت اول) ..... ۵۱
- چهارم، گفت‌وگوهای عرفانی ..... ۵۲
- پنجم، مکاتیب عرفانی (قسمت اول، سال‌های ۷۶-۱۳۷۵) ..... ۵۳

\* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

\* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان بخصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

\* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی، در کوتاه‌ترین زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، سفارشات درخواستی خود را از طریق پیام کوتاه (SMS) به شماره ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ اعلام بفرمایید.

## توصیه حضرت صالح علیشاه درباره استخاره اول تعقل بعد استخاره<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در مورد استخاره، حضرت صالح علیشاه وقتی به من اجازه دادند که استخاره بکنم، این توضیحات را هم فرمودند که با عقل و استدلال اگر به یک نتیجه‌ای بتوانی بررسی ولو آن نتیجه مضر باشد، ضررش کمتر از این است که عقل را کنار بگذاری و استخاره کنی. باید بروی فکر کنی راه عاقلانه پیدا کنی. اگر عقلت قاصر شد و نتوانستی به نتیجه بررسی آنوقت استخاره کنی. روی فرمایش ایشان، من شاید در تمام عمرم برای خودم پنج شش استخاره بیشتر نکردم.

منظور، این قسمت تعقل را ما کم متوجه می‌شویم. می‌پرسید که آیا این کار را بکنم یا این کار را نکنم و امثال اینها. حالا یک وقتی کسی با عقل به نتیجه نرسید بیاید تقاضای استخاره کند، آن استخاره استشاره از خداوند است، اشکال ندارد. اما به عنوان اینکه یکی دیگر بگویند، نه این صحیح نیست.

۱. از شرح پند صالح دوره اول، تاریخ ۱۳۷۶/۱/۲۸ ه. ش.

## استخاره یعنی طلب خیر، خیر امور را نامی فمسم<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

باید این عقل را که جبرئیل انسان است پرورش دهیم و رها نکنیم. درست است که زمان ائمه علیهم السلام هر یک از شیعیان اگر مشکل یا کاری داشتند، خدمتشان عرض می کردند و هر چه حضرت می فرمودند، آن کار را می کردند. ولی بارها حضرت فرمودند که شما به کار دنیایی خودتان از ما واردتر هستید. یا گفتند که اصلاح کار دنیا را از باطن ما بخواهید و اصلاح کار معنا را از ظاهر ما، یعنی بیابید بگویید و پیرسید.

عقل و تفکر را که گفتیم، نباید بیکار بگذارید، به این معنی که، با توجه به همه‌ی دستوراتی که داده شده باید همه‌ی آن‌ها را انجام داد و بعد با تفکر اگر مطلبی را درک کردید، آن راه حل، همان راه حلی است که خداوند خودش فرموده است.

چهل سال پیش وقتی به من اجازه فرمودند استخاره کنم، درباره‌ی استخاره فرمودند: استخاره یعنی، طلب خیر. یک راه این است که کار را به امان خداوند بگذاریم و خیلی جوش نزنیم، هر چه خداوند پیش بیاورد خیر است **بِیَدِکَ الْخَیْرُ**<sup>۲</sup>. نکته‌ای که مناسب اینجاست و من می خواستم بگویم این است که فرمودند: با استدلال عقلی و با تفکر به دنبال راه حلی که می خواهید بروید، وقتی واقعاً از خدا خواستید، هر چه به خاطرتان رسید، همان راه حلی است که خدا در دل شما القاء کرده است. بنابراین اگر عقل **مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمٰنُ وَ اِکْتَسِبَ بِهِ الْجِنّٰن**<sup>۳</sup> را به کار بردید و آن به شما مطلبی را گفت، او همان جبرئیل عالم صغیر است به آن عمل کنید و بدانید خیر در همان است.

بعضی‌ها به معنای این آیه **قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِکَ الْمُلْکِ**<sup>۴</sup> رسیده‌اند ولی تعدادشان خیلی کم است. در آیه می گوید: **بِیَدِکَ الْخَیْرُ** خداوند هر چه نیکویی و خیر است به دست توست. بنابراین هر چه پیش می آید خیر است. البته ممکن است ما از یک واقعه‌ای ناراضی و ناراحت باشیم و خیر آن را نفهمیم ولی این قصور در فهم ماست. مسلماً خیر است، برای

۱. از فرمایشات تاریخ ۱۳۷۶/۷/۱۸ ه. ش.

۲. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

۳. بحار/الانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۱۱۶.

۴. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

اینکه خداوند که این جهان را آفریده، همه چیز را به جای خودش قرار داده است. یک علت که ما خیر بودن یک واقعه‌ای را نمی‌فهمیم این است که می‌خواهیم همه‌ی دنیا به خاطر «من» بگردد. من می‌خواهم فلان کار بشود و وقتی نشد می‌گوییم: ای داد و بیداد نشد. آن هم خیر است، منتهی خیری است که من نمی‌فهمم. خیر آن برای جامعه‌ی بشری و معنویت من است. لااقل اگر بعد از این تفکر، عملی انجام دادیم، اگر واقعاً توانستیم معتقد باشیم و بپذیریم که این «خیر» است، خود همین پذیرش، خیر است. گذشته از آنکه در این عمل، خیر است، همین که دل ما آن را پذیرفته که خیر است، خود این پذیرش هم خیر است.

بنابراین سعی کنید در این تقسیم‌بندی که گفتم، قلمرو، عقل رحمانی را توسعه بدهید. نه اینکه آن دو قلمرو دیگر را توسعه ندهید و یا به قیمت از بین رفتن آنها این قلمرو را توسعه دهید، نه! با کمک آنها، یعنی با کمک شریعت و طریقت که مثل دو عصای زیر بغل هستند، چون مولوی می‌گوید:

پای استدالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود<sup>۱</sup>

البته منظور نظر مولوی، استدالیانی هستند که عقل رحمانی ندارند. ولی اگر عقل رحمانی داشته باشند، این دو عصا هم هست، آنجایی که پایشان چوبین است، این دو عصا به آنها کمک می‌کند یعنی شریعت و طریقت و راه را به آنها نشان می‌دهد. ما می‌گوییم: **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**<sup>۲</sup> راه راست را به ما نشان بده، چگونه نشان می‌دهد؟ با همین تفکری که خودمان می‌کنیم و آنچه به قول مشهور به دلمان برات می‌شود.

۱. مثنوی‌معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، تهران، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر اول، بیت ۲۱۳۸.

۲. سوره فاتحه، آیه ۶.

هر چه خداوند مقدر کرده و پیش می‌آید خیر است،  
 عقل، پیامبر و رونی است باید به آن گوش داد،  
 انواع عقل: عقل علی، عقل معاویه،  
 استخاره بالاتر از استخاره است<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استخاره یعنی طلب خیر، از خداوند جز خیر صادر نمی‌شود، منتهی ما نمی‌فهمیم، گاهی اوقات خیلی چیزها هست که ما آن را شرّ حساب می‌کنیم ولی خیر است. این موضوع خیلی اوقات برای من پیش آمده، قطعاً برای همه‌ی شما هم واقع شده است. ما در گناباد مثلی داریم که می‌گویند: خدایا، شرّی ده که در آن خیر باشد. ظاهر شرّ است، ولی اگر بعدها در معنای آن فکر کنیم خیر است. پس این اعتقاد را داشته باشید که هر چه خداوند مقدر کرده و پیش می‌آید خیر است. خیر یعنی گردش طبیعی جهان و جامعه، خداوند این قانون، مقررات، سیارات، کواکب، ستارگان را که آفریده، همه خیر است. یعنی کلاً هر چیزی را که آفریده خیر است. در واقع یک معنای استخاره این است که خدایا، کدام راه مقدرّ تو است که ما از آن راه برویم، مبادا از راه دیگری که خواست تو نیست برویم. این طلب خیر از خدا در واقع، یعنی، خدایا تو کاری کن که ما بفهمیم این کار خیر است. یک معنای آن این است، که ما بفهمیم خیر است و الاً خود آن که خیر هست، می‌دانیم ولی ما خیر آن را نمی‌فهمیم و درک نمی‌کنیم. خداوند برای اینکه ما آن خیر را بفهمیم، همان‌طور که در دو اعلامیه، بخصوص اعلامیه‌ی اوّل که بعد از هفتم رمضان، فوت حضرت محبوبعلیشاه نوشتیم: وظایف ما یکی از طریق قلمرو شریعت و دیگری از طریق قلمرو طریقت است و قلمرو سوّمی هم که خداوند در اختیار ما گذاشته است، قلمرو عقل و تفکر است.

۱. از فرمایشات تاریخ ۱۳۷۶/۷/۲۵ ه. ش.

در اصول کافی هم راجع به عقل، فصل مفصّلی هست، در مجمع‌السعادات هم مرحوم آقای سلطان‌علیشاه راجع به عقل بحث مفصّلی کرده‌اند، در واقع تفسیر همان اخباری است که در اصول کافی نوشته شده است. می‌گویند عقل جبرئیل درونی است و یا پیغمبر درون بشر است. اگر توجّه کنیم، ما عالم صغیر هستیم، آنچه در عالم کبیر یعنی در جهان واقع می‌شود، برای وجود شخص ما هم واقع می‌شود. همان طور که در عالم کبیر پیغمبرانی می‌آیند و ما را راهنمایی می‌کنند، در یک قلمرو درونی هم خداوند به ما عقل و قوه تفکر داده، که این به منزله‌ی پیغمبر درون ما است.

چون این پیغمبر درونی ما را، خود خداوند آفریده و خود خداوند هم توسط اخباری که ائمه گفته‌اند، از عقل تعریف کرده است. قرآن هم موارد بسیاری دارد که خطاب به مردم می‌گوید: آیا تعقل نمی‌کنید، آیا تفکر نمی‌کنید. **أَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ**<sup>۱</sup> و **يَا أَقْلًا تَعْقِلُونَ**<sup>۲</sup>. بنابراین عقل و تفکر هم یک نعمت خداوند است. کدام عقل؟ در مثنوی در جایی عشق را در مقابل عقل قرار داده و در جای دیگر می‌گوید:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود<sup>۳</sup>

آیا این دو با هم تناقض دارند؟ نه. آن عقلی که مورد نظر اسلام و قرآن است و به درد انسان می‌خورد عقل **مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ**<sup>۴</sup> است. عقل چیزی است که توسط آن به بندگی خداوند برسیم و خداوند را بندگی کنیم و بهشت را بدست بیاوریم، این عقل، عقل شرعی است.

در آیات قرآن هم هر جا **أَقْلًا تَعْقِلُونَ**، **أَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ** ذکر شده اول آیه راجع به قدرت خداوند، راجع به خلقت جهان، راجع به نعمت‌های الهی است و بعد می‌گوید: **أَقْلًا تَعْقِلُونَ**، آیا نمی‌اندیشید، یعنی آن عقلی که شما را به قدرت خداوند راهنمایی کند.

در قدیم، در صدر اسلام می‌گفتند: عقلای سبعة یا ثمانیه - هفت نفر هشت نفر عاقل می‌گفتند، مثل معاویه، مُعِیرَةَ بن شُعْبَةَ، عمرو عاص و چند نفر دیگر - به علی علیه السلام ایراد می‌گرفتند که معاویه از تو سیّاس‌تر و عاقل‌تر است.

۱. سوره یس، آیه ۶۲.

۲. سوره انعام، آیه ۳۲.

۳. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۳۸.

۴. بحار/انوار، ج ۱، ص ۱۱۶.



همان شب اول خلافت علی علیه السلام، ابن عباس پسر عموی حضرت آمد و توصیه کرد که معاویه را فعلاً عزل نکن، تا بر اوضاع مسلط شوی. حضرت فرمودند: من نمی‌توانم حاکمی باشم، خلیفه‌ای باشم، که معاویه از طرف من نماینده باشد.

این عدل، عدل علی است! همان شب مُغیره بن شعبه هم پیش حضرت آمد و همان در خواست را کرد. صبح فردای آن روز مُغیره دوباره پیش حضرت آمد و گفت: دیشب به تو این توصیه را کردم که او را عزل نکنی، ولی نه! این کار را بکن، همین حالا او را عزل کن. وقتی رفت، حضرت فرمودند: دیشب از روی خلوص نیت نصیحت کرد و امروز از روی حقه‌بازی.

بنابراین می‌بینیم عقل علی علیه السلام عقلی است که بر درون ذهن افراد راه دارد، حضرت فرمودند: اگر پایبندی من به مذهب نبود - عقل هم از همین پایبندی است - من خیلی از معاویه سیاست‌مدارتر و به امور آگاه‌تر بودم. منتها آن عقلی که علی علیه السلام داشت غیر از عقلی بود که معاویه داشت.

ما اگر از نوع عقل علی علیه السلام داشته باشیم، یعنی عقلی که منطبق بر طریقت و شریعت باشد، در آن صورت محصول کار این عقل هم نعمت خداوند محسوب می‌شود. حال اگر کسی با تعقل و تفکر و به نیت اینکه روزی خود و خانواده‌اش زیادتر شود و یا به نیت اینکه به عده‌ی زیادی کمک کند و برای آنها شغلی ایجاد کند، معامله یا کاری انجام دهد یا مثلاً کارخانه‌ای تأسیس کند و با تعقل و تفکر این کارها را انجام دهد، اگر هم ضرر مالی کند، از لحاظ معنا اجر آن کار را برده است؛ چون نیتش خیر بوده. ثانیاً یک خیر دیگری هم حتماً در این کار بوده، چون با عقل و تفکر انجام شده. البته به شرط اینکه، عقل و تفکر منطبق با اصول شرعی باشد. یعنی ربا نگیرد، ربا ندهد، گران‌فروشی نکند، احتکار نکند، چون انجام این کارها از عقل‌هایی است که معاویه داشت، ولی نکردن این گناهان حتی اگر فایده ظاهری هم داشته باشد، از عقل‌هایی است که علی علیه السلام داشت. تفاوت این است.

معاویه سفره‌ی مفصلی داشت، داستان احنف بن قیس را برایتان گفته‌ام. احنف آمد پیش معاویه با هم صحبت کردند، ظهر شد، معاویه گفت: ناهار اینجا بمان، او هم ماند. سفره را آوردند با غذاهای مجلل یک غذایی آوردند که معاویه به احنف گفت: از این غذا بخور، پرسید چیست؟ گفت: مغز سر طاووس و چیزهای نایاب دیگر از کشورهای مختلف.

احف - حالا خورد یا نخورد - گریه کرد. معاویه پرسید: چرا گریه می کنی؟ گفت: برای اینکه من مثل امروزی که کار داشتم پیش تو آمدم، پیش علی در زمان خلافتش رفتم، کارمان که تمام شد گفت: ناهار بمان، من ماندم. کارها را که انجام داد، دست کرد و از پشت سرش یک انبان، یک کیسه برداشت که لاک و مهر شده بود. لاک آن را شکست و از آن انبان نان خشک و کمی نمک درآورد؛ این ناهار او بود. من به او گفتم: این نان خشک که دیگر لاک و مهر کردن ندارد. علی گفت: چرا فرزندان من از روی علاقه‌ای که به من دارند می آیند این نان خشک را در شیر خیس می کنند تا نرم شود. من این کار را می کنم تا آنها نتوانند چنین کاری را انجام دهند. این عقل علی است که همه‌ی بیت‌المال در اختیارش است ولی می خواهد، دنیا و آخرت در اختیارش باشد.

یا از طرفی دیگر، دختر علی علیه السلام به خزانهدار گفت: من یک عروسی دعوت دارم یک گردنبند به من عاریه بدهید. فردا آن را بر می گردانم - زن اصولاً به زینت‌آلات علاقه‌مند است - گردنبند را عاریه گرفت. حضرت خبر شدند، به دخترشان فرمودند: چون گفتمی بر می گردانم از تو گذشتم و الاً اگر این جمله را نمی گفتمی ترا حد می زدم و تو اوّل کسی از خاندان پیغمبر بودی که حد می خوردی. مقایسه کنید این عقل علی را با عقل معاویه.

اگر با این عقل علوی فکر کردید و نیت شما خیر بود، وسیله‌ای که به کار بردید خیر است؛ بعضی از سیاستمداران می گویند: هدف وسیله را توجیه می کند. یعنی اگر کسی هدف خوبی داشته باشد، به هر طریق ممکنه کار را انجام دهد اشکال ندارد. نه! هدف وسیله را توجیه نمی کند.

در این صورت اگر تفکر کنید، تعقل کنید، آنچه عقل شما به دل شما الهام می کند همان یک نحوه استخاره است، برای اینکه از خداوند طلب خیر کرده‌اید. همان فکری که خداوند در سر شما انداخته، همان مسیری که در تعقل و تفکر، ذهن شما طی کرده، مقدماتی چیده و نتیجه گرفته، همان مسیر را خداوند خواسته است.

همیشه می گویند: **اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** خدا ما را به سوی صراط مستقیم هدایت کن. این خواسته‌ی ما در همه جا است، یک مورد آن این است، وقتی با عقل علوی کار کردید، خداوند شما را به صراط مستقیم هدایت می کند؛ بنابراین محتاج استخاره نیستید.

ولی گاهی آنقدر دلایل مختلف است، افکار مختلف است که هر چه فکر می‌کنید به جایی نمی‌رسید. نمی‌دانید چه کاری را باید انجام دهید، آن وقت عاجزانه از خداوند می‌خواهید و تقاضای استخاره می‌کنید و با قرآن استخاره می‌کنید. این است که تا می‌توانید کم استخاره کنید. مثلاً در مورد ازدواج خیلی‌ها پرسیدند، گفتم: راجع به ازدواج هیچ بحثی نیست، برای اینکه می‌گویند ازدواج ثلث دین یا به قول بعضی‌ها نصف دین را حفظ می‌کند. ولی در مورد اینکه با چه کسی، مثلاً با فلان کس، با فلان خانواده، من دیگر اظهار نظر نمی‌کنم. می‌گویم: بروید اول تحقیق کنید، و اگر در تحقیق به نتیجه‌ی قاطع رسیدید، انجام دهید ولی اگر دچار تردید شدید، آن وقت استخاره کنید.

من در تمام عمرم برای خودم بیشتر از پنج یا شش بار استخاره نکردم. هر بار خداوند واقعاً همان *اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* را اجابت فرمود و من فکر درست را انجام دادم. برای نشان دادن اهمیت آن شق سوّم که در آن اعلامیه هفت رمضان دادم، یک بار آن را بخوانید، با صحبت‌های امروز من منطبق است.

برای اینکه اهمیت آن شق سوّم یعنی تعقل و تفکر فهمیده شود این را می‌گویم که با قرآن که برای خودم استخاره می‌کردم و یا برای دیگران استخاره می‌کنم - نه به شکل استخاره خوب یا بد مثل قرعه‌کشی - از معنای آن آیه استمداد می‌جویم که عقلم به من بگوید چه کار کنم، اگر عقل من به جایی نرسد، معلوم می‌شود که خداوند هدایتش نکرده است. از قرآن می‌خواهم که مرا هدایت کند.

چندین مورد تا حالا پیش آمده، مثلاً یک مرتبه ممکن بود بلای معنوی بر سرم بیاید، گفتم خدایا مرا از این بلا حفظ کن و الاً ممکن است یک عمل جاهلانیه‌ای انجام دهم، استخاره کردم، که چه کنم؟ آیه‌ی مربوط به حضرت یوسف آمد. که حضرت یوسف به خدا پناه برد: *رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ فَاسْتَجَابْ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ*، معنی آیه این است که حضرت یوسف وقتی توطئه‌ی همه‌ی زن‌ها را دید، چون همه‌ی زن‌ها عاشقش شده بودند، گفت خدایا برای من زندان بهتر از چیزی است که این زن‌ها از من می‌خواهند، اگر کید و حقه‌بازی اینها را از سر من باز نکنی، می‌ترسم خدای ناخواسته به سوی آنها میل

کنم و از جهال و جاهلین باشم. پس خداوند دعایش را استجابت کرد و کید آنها را از او برداشت. یک بار دیگر می‌خواستیم به کسی مراجعه کنیم، نمی‌دانستیم این کار درست است یا نه، خیلی تردید داشتم، استخاره کردم این آیه آمد: **مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنَ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ<sup>۱</sup>**، مثل آن کسانی که غیر از خدا به کس دیگری متوسل می‌شوند، مثل عنکبوت است که برای خودش خانه‌ای درست می‌کند ولی سست‌ترین خانه، خانه‌ی اوست. این آیه به من گفت که جز به خداوند به هیچ کس تکیه نکن، منظور این است که وقتی برای خودم با قرآن استخاره کردم، خواستم که قرآن دست عقل مرا بگیرد و ببرد و بگوید از این راه برو. خداوند که انسان را آفریده، در آن قلمرو تعقل و تفکر به او اختیار داده است. استخاره را به این نیت تقاضا کنید تا برایتان انجام دهند. اول با تعقل و تفکر، به من هم فرمودند: که استشاره مقدم بر استخاره است. در هر کاری مشورت کنید و آنچه که ظاهراً طبق عقل عرفی انسان می‌تواند تحقیق کند، تحقیق کنید، بعد اگر باز هم به جایی نرسیدید و تردیدی حاصل شد آن وقت استخاره کنید.

---

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۱.

اگر دلتان صاف شود، خداوند مستقیماً الهام می‌کند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در واقع استخاره طلب خیر از خداوند است، ولی اگر خودتان با مشورت و با توجه به باطن خودتان تصمیمی گرفتید همانی است که خداوند به شما الهام کرده، این کار را بکنید. همان هم یک نوع استخاره است. برای اینکه اگر دلتان صاف شود، مستقیم با منبع جهان ارتباط پیدا می‌کنید و درک می‌کنید.

این مثال را قبلاً گفته‌ام، ولی تکرار این داستان‌ها بد نیست. دارا شکوه در کتاب سکینه‌الاولیای خود این داستان را به این مضمون می‌گوید: مرشد ما هر روز صبح می‌آمدند و همه‌ی ما، ارادتمندان دور او جمع می‌شدیم و ایشان صحبت می‌کردند. یک روز صبح آمدند، خیلی خسته، کوفته، حال و حوصله نداشتند، معلوم بود که کسل و مریض هستند. گفتند که من دیشب تب کردم، گل‌مژه داشتم، درد می‌کرد، ناراحت بودم، نخواهیدم، خیلی کسل هستم. مدتی صحبت کردند همه خیلی متأثر شدیم. یکی از این ارادتمندان به قدری متأثر شد که گریه کرد و بیهوش شد، بعد از مدتی که به هوش آمد، گفت: خیار را پوست بکنید و مغز آن را میل کنید و پوست آن را روی گل‌مژه بگذارید. ایشان دستور دادند و این کار را کردند. خوب شد. بعد یکی پرسید، اینکه مرید شما بود، چطور خودتان این مسأله را کشف نکردید؟ و این مرید فهمید. فرمودند: من صحت و مرض، هر دو را مهمان خدا می‌دانم. آمد، قدمش روی چشم. هر وقت هم خدا مقرر کرد، خودش می‌رود. (این توجه را داشته باشید که این مسأله برای ما نیست، ما نمی‌توانیم چنین کنیم، باید پیش دکتر برویم و درمان کنیم. آنها به چنین مرحله‌ای رسیده‌اند) ولی او از شدت تأثر رفت به عالمی که واقعیات را می‌دید. در بین آن واقعیات و آثار که می‌دید، دید که خیار این اثر را دارد. برای من، سوغات آورد. منظور، شما خودتان هم اگر آن خلوص‌نیت را داشته باشید، ارتباط با همان عالم را پیدا می‌کنید. همان مطلبی را که استخاره، یعنی قرآن می‌خواهد به شما بگوید، همان را خداوند مستقیم به دلتان الهام می‌کند.

## استخاره یعنی الهام گرفتن از قرآن یا از دل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

استخاره با قرآن یعنی انسان از قرآن الهام بگیرد، استخاره‌ی با تسبیح یعنی از دل خود الهام بگیرد. بنابراین، خداوند از طرق مختلف ممکن است چنین دستوری صادر کند. چون تفکر در کار، جزو قوانین و مقررات الهی است و خداوند همه جا دستور به تفکر و تعقل داده است. هر مطلبی که دارید درباره‌اش بیندیشید و تعقل کنید، آنچه بر دل شما الهام شد، همان نتیجه‌ی استخاره است. یعنی با این تفکر و تعقل، در واقع از خداوند طلب خیر کرده‌اید و خداوند آن خیر شما را به شما الهام کرده است. اگر از این راه نشد، آنگاه خیلی به ندرت و کم، می‌توان متوسل به استخاره شد. اما استخاره برای ازدواج، با استخاره در سایر مسائل فرقی نمی‌کند. بطور کلی باید اول قبل از استخاره، استشاره کرد. و اما در مورد خودتان که نوشته بودید به هر جهت آنچه انجام شده است جز خواست خداوند نیست. امیدوارم خواست خداوند که همیشه بر خیر شماست، شما را راهنمایی کند. ولی این توجه را داشته باشید که در اینجا نمی‌توان نشست و منتظر وصول خیر بود. باید در زندگی خود و برخوردارتان بیندیشید، اگر نواقصی بوده است که آن نواقص موجب این وضعیت گردیده، آن نواقص را مرتفع کنید. امیدوارم خداوند توفیق بدهد.

در مسائل شریعت و طریقت، استخاره معنی ندارد،

استخاره در امور دنیوی است،

اهمیت مشورت به عنوان مقدمه تفکر،

ضرر استخاره، باید پس از استخاره به آن عمل کرد،

استخاره محتاج به اجازه است<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

چون خیلی‌ها تقاضای استخاره می‌کنند و من به خیلی‌هایشان توصیه می‌کنم  
استشاره مهمتر است، مشاوره بکنید. من یک توضیحی در این قسمت باید بدهم.

مسائل مربوط به دل، مربوط به معنویت به طور کلی، حتی مسائل روانی و از قبیل  
اینها، همه به هم مربوط است، مستقل نیست که جداگانه باشد. مثلاً در همین تقسیم‌بندی  
که راجع به مسائل شده است، مسائل مربوط به شریعت، مسائل مربوط به طریقت و مسائل  
مربوط به تعقل و تفکر. در این تقسیم‌بندی البته حدّ فاصلی بین اینها وجود ندارد که  
بگوییم این مسأله دقیقاً مربوط به طریقت است و این مسأله مربوط به شریعت است، این  
مسأله دیگر است؛ اینها همه به هم مربوط است. به طوری که همه‌ی آنها در ارتباط با  
وظیفه‌ی انسان است؛ اما از چه دیدی نگاه کنیم و آنها را مطرح کنیم.

در مسائل شریعت استخاره معنی ندارد. در مسائل طریقت هم مادامی که دسترسی  
هست که آدم کسب تکلیف کند، استخاره معنی ندارد. پس، می‌ماند مسائل دنیوی که به  
استخاره می‌رسد. استشاره هم همین‌طور است. در مسأله شریعت هم استشاره معنی  
ندارد - تحقیق و تفحص چرا - تحقیق کند، تفحص کند. تحقیق علمی نه اینکه یک نفر  
که هیچ سوابق این اطلاعات را ندارد بگوید به نظر من این رأی بهتر است؛ این تحقیق  
نیست.

۱. از فرمایشات تاریخ ۱۳۷۹/۴/۴ ه. ش.

همین‌طور در مسائل طریقت هم استشاره معنی ندارد؛ مشورت چرا، مشورت از بزرگترها، به‌عنوان سابقه‌دارترها، برای اینکه ذهن خود آدم روشن بشود.

پس این مسأله‌ی استخاره و استشاره، تقریباً می‌شود گفت همیشه در مورد امور دنیایی است. امور دنیایی درست بارزترین مصداق قلمرو سوّم است که باید با تفکر و تعقل حل کرد. برای اینکه همان‌طوری که گفته و بحث شده، خداوند هر نعمتی را که داده، از آن نعمت باید استفاده کنیم. اگر استفاده نکنیم، کفران نعمت است. البته یک استفاده‌اش و *أَمَّا بِبِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ*<sup>۱</sup>، است که استفاده را نشان بدهد. بنابراین کسی که چشم دارد، اگر چشمش را ببخود ببندد، این چه استفاده‌ای است؟ این کفران نعمت است. چشم برای دیدن است.

همین‌طور تفکر و تعقل که خدا آفریده و آن را یکی از تفاوت‌ها و — به اصطلاح منطقی — فصل بین انسان و حیوان قرار داده است و آن نعمتی است، که اگر از آن استفاده نکنیم کفران نعمت است. با کفران نعمت، نعمت را از بین می‌برند. بنابراین کسی که هیچ وقت به تفکر توسّل نجوید، و همیشه هر چه را که یکی به او گفت بکند یا اینکه برای همه چیز استخاره بکند، این یک نحوه‌ی کفران نعمت است. برای اینکه در همه جای کار دنیا باید تفکر و تعقل کند.

در این وسط کمک کار این تفکر مشورت است، چون تفکر و تعقل عبارت از آن است که اطلاعاتی را که انسان دارد، اینها را پهلوی هم بگذارد و از آن یک نتیجه بگیرد. برای اینکه آن بدیهیاتی که در ذهنش هست، آن معلوماتی که دارد هر چه بیشتر باشد، که بتواند پهلوی هم بچیند که نتیجه‌ی صحیح بگیرد، باید مشورت بگیرد، پس مشورت کمک‌کار این تفکر و تعقل است مشورت این نیست که وقتی چیزی گفتند فوری همان را آدم انجام بدهد، مشورت سرمایه و مایه‌ای است برای اینکه با آن اطلاعاتی که آدم پیدا کرد کار کند.

در مورد مشورت در قرآن، دو مورد توصیه شده، یک مورد خطاب فقط به پیغمبر است که دستورالعمل راجع به برخورد حضرت با مخالفین است: *وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ*<sup>۲</sup> در

۱ . سوره ضحی، آیه ۱۱.

۲ . سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.



کارها با آنها مشورت کن فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ<sup>۱</sup> بعد که خودت تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن. یعنی حرف مخالف را هم بشنو. حالا ممکن است روی عناد یا روی غرض‌ورزی باشد ولی تو به هر جهت حرف آنها را گوش بده. در مورد علی علیه السلام البته خود حضرت مشورت نکرد، مشورت بر حضرت بار شد، به این معنی که همان شب اول، بعد از بیعت، اول عبدالله عباس پسرعموی حضرت، آمد و توصیه کرد و گفت که معاویه را عزل نکن، فعلاً وی را نگهدار تا مستقر بشوید بعد معاویه را عزل کن. حضرت فرمود من نمی‌توانم اینجا باشم و یک نفر به نام من در آن دوردست ستم کند. این با خلوص نیت این مشورت را کرد. اشعث هم آمد و او هم همین حرف را زد، شب همین حرف را زد، فردا صبح خدمت حضرت آمد و گفت که من دیشب چنین مشورتی را دادم که معاویه را عزل نکنی اما عزل کن، الآن عزل کن. بعد که رفت حضرت فرمودند دیشب با خلوص نیت بود، امروز با حقه‌بازی بود و بعد هم معلوم شد. حضرت نه این حرف را پذیرفتند و نه آن را، ولی روی آن فکر کردند. و خودشان تصمیم گرفتند. با تصمیمی که گرفتند بلافاصله اول فرمانی که حضرت دادند، فرمان تعیین جانشین برای معاویه بود. فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، حضرت خودشان از لحاظ اجتماعی، از لحاظ سیاسی و منطقی می‌دانستند که چه خواهد شد و اگر هدفشان حفظ صندلی بود، آن مشورت‌ها بسیار صحیح بود ولی حضرت نمی‌خواستند که غیر علی باشند، می‌خواستند علی باشند که ما امروز دم از علی می‌زنیم.

این مشورت که در قرآن می‌فرماید فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، مشورت را دستور می‌دهد ولی تصمیم را می‌گوید خودت بگیر، توکل کن بر خدا.

جای دیگر راجع به صفات مؤمنین است که وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ<sup>۲</sup> امرشان با مشورت بین خودشان است، این معلوم است برای وقتی است که پیغمبر در میان شما نیست، چون پیغمبر اگر باشد همان فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ برای پیغمبر است. از لحاظ ما شیعه‌ها مادامی که پیغمبر و امام در بینشان هست فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و اگر غیر از این باشد أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ؛ یعنی کارهایتان را شما مسلمان‌ها با مشورت بین خودتان انجام دهید؛ که می‌گویند یکی از دلایلی که اجماع را حجت می‌دانند، این است که

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. سوره شورا، آیه ۳۸.

می‌گویند وقتی که اجماع امت شد امام زمان در آن جمع هست. یا اینکه امام زمان اگر هم نباشد نیت امام زمان القاء می‌شود و به جمع تلقین می‌شود. ولی امور دنیا را باید به مشورت انجام داد.

مشورت مقدمه‌ی تفکر و تعقل است، وقتی که آدم عادت کرد به اینکه امر کوچکی را هم با مشورت انجام بدهد، یعنی با تفکر انجام بدهد، کم‌کم عادت می‌کند و تفکرش به آنجا می‌رسد که لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّٰهِ. آن وقت با تفکر می‌فهمد که باید رسید به آنجا که تفکر دیگر جایی ندارد، آن همان جایی است که وقتی پیغمبر به معراج رفت، جبرئیل گفت دیگر من از اینجا بالاتر نمی‌روم. چون می‌گویند عقل، جبرئیل عالم صغیر است. همان طوری که جبرئیل از این مقام بالاتر نمی‌رود. ولی کیست که به این مقام برسد؟

منتها این تفکر و تعقل در بعضی کارها خیلی ساده‌تر انجام می‌شود، ما از اینجا می‌خواهیم فلان جا برویم فکر می‌کنیم از کدام راه برویم؟ این خیابان یک طرفه است، آن یکی چنین است، آن یکی جلویش آجر ریخته، این یکی ترافیک‌اش شلوغ است، انسان با تفکر راه را پیدا می‌کند و از یک راهی می‌رود. اگر به اصطلاح بی‌گدار به آب بزنیم یک جا می‌رسیم که خیابان یک طرفه است باید برگردیم. همان‌طور که مثلاً در مسابقه‌های ورزشی، ورزشکارها در منزل خودشان یا در باشگاه، مختصر تمرینی همیشه می‌کنند، این تمرین‌ها هم خستگی دارد ولی یک کمی. منتها آنها چون آن هدف اصلی برایشان خیلی مهم است، این خستگی را تحمل می‌کنند، کار تفکر و تعقل هم در امور جزئی مثل همین کار ورزشکارهاست که خودشان را آماده می‌کنند برای کارهای مهم. یک‌خرده زحمت‌دارد، زحمت فکری دارد، نگرانی دارد، همه اینها را دارد ولی انسان را برای تصمیم‌های صحیح آماده می‌کند. همان طوری که اگر ورزشکاری تنبلی کند و ورزش‌های مقدماتی تمرینی را انجام ندهد در مسابقه پیروز نمی‌شود، همین‌طور این هم یک نوع تنبلی است که آدم برای هر کاری استخاره کند و خود را از مشورت و تعقل بیندازد به قلمرو استخاره؛ یعنی مسئولیت را به اصطلاح از گردن خودش بردارد. گرفتاری دیگری که استخاره دارد این است که وقتی استخاره کرد حتماً باید به آن عمل کند که اگر عمل نکرد ضررش خیلی بیشتر است.

اما موقعیت استخاره چیست؟ تفکر و تعقل مثل خر لنگ است که ممکن است بین راه بماند. در نایبه‌ی علم و عرفان خواندید که مرحوم آقای سلطان‌علیشاه که حکمت

می‌خواندند، و حکمت مبنایش بر تفکر و تعقل و استدلال است، خواب دیدند که با یک خر لنگی از سربالایی بالا می‌روند و خر مرتب می‌افتد.

بنابراین صرف تکیه بر تفکر و تعقل درست نیست. ولی به حدّ اعلاّی که انسان می‌تواند باید تفکر و تعقل را به کار ببرد، اگر باز هم به نتیجه نرسید، استخاره کند؛ یعنی از خداوند طلب خیر کند. وقتی می‌تواند از خداوند طلب خیر کند که نگوید خداوند - فی‌المثل - تو به کدام حرف من گوش کردی که من حالا به حرفت گوش بدم؟ ساده‌ترین حرف در همان زمینه است که گفتم برو فکر کن، تفکر کن. فراوان درباره فکر و تعقل در قرآن ذکر شده است. اقلّاً به اندازه‌ای که می‌تواند، تفکر و تعقل و استخاره بکند، اگر باز هم برایش تردید ماند، آن وقت به استخاره پردازد.

استخاره انواع دارد، البته استخاره با قرآن و تسبیح و اینها محتاج به اجازه است ولی استخاره یعنی طلب خیر از خداوند. کسی که تفکر می‌کند و استخاره هم با اهل فن آن می‌کند، بعدش یک فکری به خاطرش می‌رسد، همان فکر را چه کسی به او داده؟ خداوند! آن هم یک نوع استخاره است. اگر واقعاً به صورت جزم به نتیجه‌ای رسید، دیگر محتاج به استخاره نیست، یعنی همان استخاره است. همان فعل و همان نیت را خداوند در دل او انداخته، بدون اینکه مسئولیت و زحمت تفکر را که خداوند به دوشش گذاشته، دور بیندازد. خداوند به جای اینکه از طریق آیات قرآنی به او دستور بدهد، از طریق فکر خودش دستور داده. آن هم از ناحیه خداوند است، آن خودش یک نحوه استخاره است. ولی برای اینکه فکر عادت به تنبلی نکند، هر چه کمتر انسان استخاره کند بهتر است. ولی مواردی هست که واقعاً آدم تردید دارد و نمی‌داند چه کند، آن وقت باید استخاره کند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و اگر در کاری مردد ماند و به کنکاش تردید برنخواست استخاره نماید و نیک و بد کار خود را از خدا بخواهد آنچه پاسخ آید خیر او باشد و توکل بر خدا و واگذار به پیشامد هم یک نوع استخاره است که هر چه صلاح است پیش آید.<sup>۲</sup>

در مورد استخاره قبلاً هم در مبحث مشورت صحبت شده بود، در اینجا هم فرموده‌اند اگر در اثر کنکاش تردید برنخواست استخاره شود. یعنی مقدم بر استخاره، استشاره است. کنکاش یعنی هم استشاره و هم کنکاش درونی یعنی خود او فکر کند. از یک طرف دستور مشورت است و از یک طرف دستور تفکر برای اینکه همان طوری که بارها گفته شده، خدا هر نعمتی که می‌دهد باید از آن نعمت استفاده کرد. عدم استفاده از آن نعمت یک نحوه کفران است. مگر به صورتی که دستور داده می‌شود و به صورت موقت.

مشورت اگر بنا به نیت اطاعت امر باشد در این صورت خداوند خود خیر می‌دهد. آیا این فکری که به کسی می‌رسد که این کار را بکنم و بعد آن کار را بکنم، این خود ما هستیم؟ همه‌ی بدن و روح ما را خدا آفریده: لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ<sup>۳</sup>. او همیشه در ما تصرف دارد. بنابراین اگر ما بنا به اطاعت الهی به نتیجه‌ای رسیدیم و فکری به ما القا شد، همان امر خداوند است. این بهترین طریق استخاره است. البته این استخاره مال کسانی است که نیت آنها خالص باشد. ما معتقدیم که همه‌ی امور باید با اجازه باشد. کسی که اجازه داشته باشد و می‌تواند لااقل در موقع استخاره نیتش را خالص کند. البته در مجمع السعادات دستوراتی نوشته‌اند برای کسانی که اجازه استخاره دارند تا بخوانند و اعمال کنند. اگر ما به قصد اطاعت امر الهی که گفته است و به پیغمبر فرموده است وَ شَاوَرُهُمْ فِي الْأَمْرِ<sup>۴</sup> و وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ<sup>۵</sup>، به این نیت مشورت کنیم اگر در نتیجه‌ی این مشورت‌ها فرمان به جایی رسید، همان از طرف خداست. استخاره یعنی طلب خیر از خدا، چه بهتر این طلب خیر با

۱. از شرح رساله شریفه پند صالح، تاریخ ۱۳۷۹/۵/۲۷ ه. ش.

۲. پند صالح، حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه، ج ۷، تهران، ۱۳۷۶، صص ۱۰۸-۱۰۹.

۳. سوره اعراف، آیه ۵۴.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۵. سوره شوری، آیه ۳۸.

اطاعت امر خدا باشد یعنی با مشورت باشد. اگر نشد، بعد از همه‌ی اینها گردوغباری روی دل نشسته، روی قلب نشسته نگذاشت که او تصمیمی بگیرد، گاهی می‌شود، ما اسیر تن‌ایم، ممکن است نتوانیم به نتیجه برسیم. یکی از کارها واگذار کردن به سرنوشت است. هر چه پیش آید، برای اینکه تمام گردش جهان هم با اراده‌ی خداوند است. ما می‌گوییم: بِیَدِکَ الْخَیْرُ<sup>۱</sup>، خیر به دست توست. حالا که دست توست ما چکاره‌ایم که خیرمان را بخواهیم تشخیص بدهیم؟ خدایا هر چه تو انجام دهی همان خیر است. استخاره هم یعنی طلب خیر از خداوند؛ به قول آن شعر که می‌گوید:

سرنوشت ما به دست خود نوشت      خوش‌نویس است او نخواهد بد نوشت<sup>۲</sup>

هر چه پیش بیاید خیر است. آیات قرآن هم در این زمینه زیاد است: وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ<sup>۳</sup>، چه بسا شما چیزی را می‌خواهید ولی شرّ شما در آن است و چه بسا چیزی را نمی‌خواهید ولی خیر شما در آن است. جای دیگر می‌فرماید: مردم نمی‌فهمند خیرشان را و امری را که شرّشان است مصرّانه درخواست می‌کنند به خیال اینکه خیرشان آنجاست. جای دیگر می‌فرماید: فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا<sup>۴</sup>، چه بسا یک امری برای شما بد است بدتان می‌آید و حال آنکه خداوند در آن مسأله خیر فراوان قرار داده است.

این هم یک طریقه استخاره است. از خدا بخواهد هر چه خیر اوست خودش پیش بیاورد. استخاره با قرآن البته این حُسن را دارد که آدم نه تنها استخاره کرده و تردید خود را کنار می‌گذارد بلکه الهام از آن آیه قرآن می‌گیرد. بارها امتحان شده، بستگی به نیت استخاره‌کننده دارد که جواب‌های خیلی جالبی آمده و بعدها خود شخص فهمیده که خیر او بر همین کار است. کسی که تقاضای استخاره برای خودش می‌کند البته متوقّع است که جواب امر خدا باشد. طلب خیر از که می‌کند؟ از خدا می‌کند. امر خدا را می‌شود تمرّد کرد؟ بنابراین اگر استخاره کرد هر چه جواب آمد باید اطاعت کند. فراوان دیده شده که بی‌توجهی کرده‌اند و حالا به هر جهت استخاره را رعایت نکردند. برای کاری بد بوده ولی

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۳۸.

۳. سوره بقره، آیه ۲۱۶.

۴. سوره نساء، آیه ۱۹.

آنها عمل کرده‌اند، چنان در گرفتاری افتاده‌اند که هیچ راه علاجی نداشته. یک جهت آنکه کسانی که استخاره‌ی زیاد می‌کنند این است که توجه به این مسائل نمی‌کنند، آنها فرار از تفکر و تعقل می‌کنند. تفکر و تعقل کردن در هر امری زحمت دارد. همه‌ی زحمتهای که بدنی نیست. آنها راهی برای فرار از این زحمت می‌خواهند، استخاره می‌کنند. باید تفکر کرد، تعقل کرد. اول هم مشورت کرد و اگر باز هم تردید باقی ماند آن وقت استخاره کنند.

اقسام نفس، شک در نماز، مشورت با خبره باید باشد،  
خداوند می خواهد هر مؤمنی مرکز فهم و درک الهی باشد<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در سوره شمس خداوند یازده قسم خورده، آخرین قسم، وَ نَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا<sup>۲</sup>، لغت نفس معنای مختلفی دارد و مثلاً نفس به معنای شخصیت گفته می شود. به معنای نفس اماره هم گفته می شود. به هر جهت، در آیه وَ نَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا، نفس به معنای هویت شخص است، شخصیت شخص است. قسم به نفس و آنچه او را آماده کرد. البته بعضی ها می گویند قسم به نفس و کسی که او را منظم و آماده کرد ولی آنچه درست تر به نظر می آید. به هر حال، قسم به نفس می خورد. قسمت عمده ی مورد بحث ما عبارت بعدی است که بعد از قسم به نفس، می فرماید: فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا<sup>۳</sup>، کارهای خوب و کارهای بدش را به او الهام کرد؛ که از این آیه متکلمین یعنی علمای علم کلام استنباط می کنند که انسان خود بخود فطرتش خوبی و بدی را درک می کند، خوبی و بدی قراردادی نیست، برای مؤمن یکی از راههایی که از تردید و دودلی دربیاید همان مراجعه به نفسی است که سَوَّاهَا بوده. یعنی اگر کسی کارهایش را در زندگی منطبق با اوامر خدا انجام بدهد، خود خداوند الهام می کند. این شبیه آن است که امروز می گویند: حس ششم. حالا چنین شده که هر مطلبی را دانشمندان امروز برایش یک اسم دنیایی می گذارند، یک اسم در یک فن و می گویند: حس ششم. این حس ششم را خیلی ها امتحان کرده، یعنی عملاً دیده ایم، هر کسی هر چه ایمانش قوی تر باشد آن فجور و تقوی روشن تر برایش الهام می شود. نفس انسانی، مثل نفس هر جاندار، اجزائی دارد گو اینکه از هم جدا نیستند که جزء جزء بگوییم. مجموعه اش یک انسان را تشکیل می دهد. ولی هر کدام هم یک وظیفه ای دارند. در مجموعه ی نفس، تفکر چیزی است که این وظیفه را دارد؛ یعنی هر کسی با خلوص نیت به تفکر بپردازد از طریق تفکر این الهام به او می شود؛ یعنی به یک

۱. از فرمایشات تاریخ ۱۳۸۰/۲/۸ ه. ش.

۲. سوره شمس، آیه ۷.

۳. سوره شمس، آیه ۸.

فکری می‌رسد. مگر نه اینکه ما در کارهای عادی همواره فکر می‌کنیم و به نتیجه‌ای می‌رسیم؟ همان نتیجه را چه کسی در ذهنمان الهام کرده؟ در مورد همان کارها گاهی اوقات شخص دیگری یک طور دیگر نتیجه‌گیری می‌کند. آن نتیجه‌گیری، همان از طرف خداوند است. همه چیز از طرف خداوند است. این نتیجه‌گیری را خداوند الهام کرده. حتی من در مورد استخاره هم گفتم، خیلی‌ها برای هر چیزی استخاره می‌کنند، می‌گویم فکر کنید همان چیزی که خداوند توسط قرآن می‌خواهد به شما بگوید که استخاره بشود همان چیز را به فکر شما الهام می‌کند. با خلوص نیت فکر کنید اگر به نتیجه‌ای رسیدید همان نتیجه‌ی استخاره است. این است که یکی از طرق حل تردیدها مراجعه به درون خود آدم و تفکر است.

در مورد تردیدها و شک‌هایی که در نماز پیدا می‌شود که مفصلاً آقایان علما ذکر کرده‌اند، اگر ما به حکمت این دستورات توجه کنیم و از لحاظ روانشناسی آنها را تحلیل کنیم، می‌بینیم اگر همیشه این روش را به کار ببریم بسیار خوب است، مثلاً در مورد شک‌ها گفته‌اند اگر یقین داشتید که در نماز رکعت دوم را نخوانده‌اید، بعد شک کردید، شک بعد از یقین معتبر نیست، آن را باید رها کنید. اینها را در احکام نماز آورده‌اند ولی اگر دقت کنیم آن قاعده‌ای که اینها را از آن استنباط کرده‌اند، یک قاعده‌ی روانشناسی است. قاعده‌ای است که می‌شود آن را در همه جا بکار برد. شک بعد از انجام عمل، معتبر نیست؛ یعنی اگر نمازتان تمام شد شک کردید - یقین نه - که آیا تشهد دفعه‌ی دوم را خواندید یا نخواندید، چون وقتش گذشته، این شک معتبر نیست. برای اینکه خداوند به نماز ما که احتیاج ندارد، هیچ فرقی هم نمی‌کند به حال ما نماز را پانزده رکعت بخوانیم یا دو رکعت بخوانیم. اگر دو رکعت با خلوص نیت بخوانیم، به هزار رکعت می‌ارزد. خداوند می‌خواهد که ما را از شک و تردید نجات بدهد، می‌گوید به تدریج شک را دور بیندازید.

حالا مسائلی هم هست که آدم اگر شک و تردید دارد دلایل طرفینی به آن کمک می‌کند، مشورت می‌کند. با چه کسی؟ با اشخاصی که وارد به آن قضیه هستند. مشورت غیر از استخاره است، ولی در نتیجه‌ی مشورت اگر تصمیمی گرفت آن تصمیم مثل استخاره است.



به پیغمبر حتی می‌فرماید وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ<sup>۱</sup>، با چه کسی مشاوره کن؟ حتی این آیه در مورد کفار و مشرکین و راجع به دشمنان است. می‌فرماید با آنها هم مشاوره کن. اَمَّا به حرف آنها گوش نده. خودت تصمیم بگیر. فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ<sup>۲</sup>، عزیمت که کردی توکل بر خدا کن؛ یعنی اگر عزیمت، فکرت، بر خلاف همه‌ی آنها بود، خودت عمل کن. این برای این است که نظریات مختلف را می‌خواستند به طرق مختلف به ما بفهمانند که پیغمبر هم أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ<sup>۳</sup> است و در مواردی که به منزله‌ی بشری است مثل ما این‌طور رفتار کرده است، ما هم این‌طور رفتار می‌کنیم. بلکه اگر این کار را با آنها بکنی، همان کسی که دشمن خونی توست دوست جانی تو می‌شود، خیلی صمیمی می‌شود. خیلی دیدیم که، چه در خارج و چه در درون خودمان، کسانی که سخت مخالفند، بعد روشن که شدند دوست صمیمی می‌شوند.

در مواردی که مشورتی است، باید مشورت را با اشخاص خبره کرد نه با غیره. غیر خبره آدم را گمراه می‌کند. این موارد هم از مواردی نیست که طریقتی باشد یا شریعتی که من دستور بدهم بگوییم این کار را بکن یا آن کار را بکن. کسی که این توقع را دارد می‌خواهد زحمت فکر کردن را از گردنش بردارد، خودش فکر نکند، یکی دیگر به جایش فکر کند، بگوید این کار را بکن. این صحیح نیست. خداوند بخصوص از مؤمنین می‌خواهد که هر مؤمنی یک مرکز فهم و درک الهی باشد؛ هر مؤمنی خودش فکر کند و بتواند دنیایی را بگرداند، ان شاء الله.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳. سوره کهف، آیه ۱۱۰ و سوره فصلت، آیه ۶.

مؤمن به نور الهی می نگرد،  
بعضی با برای فرار از تفکر استخاره می کنند،  
استخاره باید در حال اضطرار باشد<sup>۱</sup>

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خیلی اوقات برای استخاره تلفن می زنند و سه تا و چهار تا و پنج تا استخاره از من تقاضا می کنند، من هم رد نمی کنم؛ چون تصمیم با خود شخص است. من نظرم را می گویم که آنقدر استخاره نکنید، بیشتر به استشاره بپردازید ولی اگر گوش نکردند دیگر من بر آنها نظر خودم را تحمیل نمی کنم. ولی بدانید، مقدّم بر استخاره، استشاره است؛ یعنی طلب مشورت. استخاره یعنی طلب خیر، این کلمه در باب استفعال است که طلب فعل می باشد. چنانکه استخاره طلب خیر و استشاره طلب شور است.

در قرآن دو بار دستور مشورت داده شده، هر کدام البته مؤید هم هست ولی هر کدام در واقع برای جای مخصوصی است. یک جا خطاب به پیغمبر است، البته وقتی خطاب به پیغمبر می کند، اگر فرض کنید بزرگی دارد با نماینده‌ی خودش حرف می زند گاهی این حرف‌ها به صورت نجوا است که ما کاری نداریم خودشان می دانند، ما در آنجا راه نداریم. یک وقت هست یک خرده بلند بلند حرف می زنند که ما هم بشنویم؛ آن وقت نظرشان به ما هم هست. قرآن هم همین است وقتی خطاب به پیغمبر می کند سخن از مذاکره بین حبیب و محبوب است، بین خداوند و نماینده اش. ولی بلند بلند می گوید؛ یعنی آیه‌ی قرآن می فرستد که ما هم بشنویم.

در آیه‌ای که راجع به کفار یا منافقین، به هر جهت دشمنان، است که چگونه با آنها باشد، می فرماید: وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. آنقدر مشورت مهم است که قرآن به پیغمبر دستور می دهد که با همان‌ها هم مشورت کن. منتها با آنها که مشورت کردی حرف آنها را صددرصد قبول نکن فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. بعد از شنیدن حرف‌های آنها، عزیمت که کردی، تصمیم گرفتی با توکل بر خدا آن را انجام بده. به

۱. از فرمایشات تاریخ ۱۳۸۰/۳/۱۹ ه. ش.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

صورت ظاهر پیغمبر می فرماید: **أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ**! مشورت حتی با دشمن این فایده را دارد که در عالم بشریت از نیت دشمنان خبر می شود و **الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ**، به نور خدا نگاه می کند می فهمد چرا این حرف را گفته؛ این مشورتش را کرده. نمونه اش علی علیه السلام است که همان روزی که آمدند با حضرت برای خلافت بیعت کردند، اول کاری که حضرت کرد معاویه را عزل کرد. عبدالله عباس پسرعموی حضرت به دیدن حضرت آمد. حضرت یا به او گفتند یا او پرسید که این چیست؟ فرمودند که فرمان عزل معاویه است. او گفت معاویه آنجا مستقر شده و به این زودی برداشتنش خطر دارد، یک کمی صبر کن، همه جاها را که آرام کردی بعد معاویه را بردار. حضرت فرمودند حرف تو درست و راست است ولی من نمی توانم اینجا بنشینم، یکی از طرف من و به نام من در آنجا ظلم کند. یک لحظه نمی توانم بنشینم. او رفت و مغیره آمد، او هم همین حرف را زد. فردا صبح شد، مغیره باز خدمت حضرت آمد و گفت: من دیشب یک چنین مشورتی به تو دادم که معاویه را عزل نکن اما حالا از این نظرم برگشتم، نه، معاویه را عزل کن. حضرت فرمودند: دیشب خالصاً مخلصاً و از روی خیرخواهی گفت، امروز از روی حقه بازی گفت.

منظور این است که مؤمن به نور الهی نگاه می کند و می بیند، دیگر علی که به جای خود است. فاذا عزمتم فتوکل علی الله یعنی وقتی نگاه کردی، البته نه نگاه به چشم، یعنی به همان حرفها و مشورتها نگاه کردی آن وقت هر تصمیمی که گرفتی بکن. چه بسا دشمن یک نظریاتی دارد. این بیشتر در مورد شخص پیغمبر است.

در سوره ی شورا علی القاعده تأکید بر مشورت باید باشد. البته نمی دانم چنین قاعده ای گفته اند یا نگفته اند ولی ظاهراً باید این قاعده باشد که اسم سوره ها را که از یک آیه می گیرند آن دستور و نصیحتی که در آن آیه هست خیلی مورد توجه است. اسم سوره ی بقره را از آیاتی گرفتند که راجع به گاو بود که حضرت موسی فرمود بکشید و یهود **إِنْ قُلْتُمْ** کردند. این مسأله قاعدتاً خیلی مورد توجه بوده است. یا آیه ی حجرات که گفتند پیغمبر را از ورای حجرات صدا نکنید، از آن طرف حجرات فریاد زنید که یا محمد بیا بیرون کارت داریم! ادب را رعایت کنید، کسانی که این کار را می کنند ایمانشان در خطر

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰ و سوره فصلت، آیه ۶.

۲. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۷۴.

است، این خیلی مهم است، این است که اسم این سوره شده: حجرات. اسم یک سوره هم سوره‌ی شورا است. راجع به مؤمنین می‌فرماید از صفات مؤمنین یعنی جمع مؤمنین، اجتماعشان با هم این است که **وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ**<sup>۱</sup>. امر جماعت مؤمنین به واسطه‌ی مشورت با یکدیگر است اینجا دیگر به پیغمبر نمی‌فرماید **فاذا عزمتم فتوکل علی الله**، مثل اینکه این مطلب را برای بعد از پیغمبر فرموده که مؤمنین **أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ** است. اگر این مشورت‌ها را کردید و تصمیم گرفتید یعنی مشخص شد که این طوری است همان جواب استخاره است. استخاره یعنی چه؟ یعنی از خدا طلب خیر می‌کنیم. خدا چگونه به شما می‌دهد؟ آسمان که سوراخ نمی‌شود که جوابی به شما بدهد، مثلاً آیه قرآن را می‌خوانید از آیه قرآن استنباط می‌کنید. دل‌ها هم به دست خداست هر چه خدا بر دل بیفکند او از طرف خداست. بنابراین بعد از مشورت‌ها اگر دستور خدا را رفتار کردید که **أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ** یا **وَ شَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ** را انجام دادید بعد هر چه از دلتان گذشت آن جواب استخاره است، دیگر استخاره نمی‌خواهد. به دلیل اینکه استخاره یک ضرر فکری برای شما دارد که فکر انسان را تنبل می‌کند، یکی این است. خیلی‌ها برای فرار از تفکر استخاره می‌کنند، دیدم بعضی‌ها برای مثلاً اینکه آیا نان و پنیر بخورم یا نخورم با تسبیح استخاره می‌کنند؛ برای چیزهای خیلی ساده، چیزهایی که خداوند خودش گفته فکر کن، این لجبازی با خداست. خدا گفته فکر کن، فکر داده که این کار را بکنی، ما می‌گوییم خدایا چکار کنم؟ استخاره را فقط بگذارید برای موارد خیلی به اصطلاح مشکل، وقتی که همه‌ی مشورت‌ها، همه‌ی فکرها به جایی نرسید، آن وقت استخاره کنید. آن استخاره که با حال واقعاً اضطرار باشد که خدایا به من بگو چه کنم؟ من در میان این تردیدها مرددم، سعی خودم را کردم؛ آن وقت خداوند حتماً جواب صریح به شما می‌دهد. این است که کمتر به استخاره رو بیاورید، بیشتر به استشاره توجه کنید.

۱. سوره شوری، آیه ۳۸.

خداوند فقط خیر ما را از طریق قرآن نمی گوید،  
القاء فکر از جانب خداوند، مقدر الهی قابل  
حدس نیست و قرار نیست که ما خبردار شویم<sup>۱</sup>

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مُقَدَّر الهی را هیچ کس نمی داند. البته بعد از اینکه انجام شد آن وقت می فهمیم که مُقَدَّر اینطور بوده است و الاً مثلاً یکی در کنکور شرکت می کند خیلی درس خوانده رد می شود، ولی می بیند در همان کنکور یکی دیگر بدون اینکه زحمت زیادی کشیده باشد قبول می شود. سال دیگر شرکت می کند سال دیگر همین طور. او نمی تواند فکر کند و حق ندارد بگوید مُقَدَّر الهی این است. ما باید فکر کنیم. مُقَدَّر الهی همان فکری است که ما می کنیم، خداوند به ما فکر می دهد و تصمیمی می گیریم همان هم مُقَدَّر الهی است. کما اینکه در مورد استخاره هم گفتند: مشورت کنید بعد هم فکر کنید هر چه به فکرتان رسید همان استخاره است. برای اینکه استخاره یعنی با قرآن مشورت کنید، در تعلیمات عالی‌ه‌ای که قرآن دارد آنچه را که متناسب با روحیه شماست و به نفع شماست از خدا بخواهید. این معنی استخاره است. مگر راه اینکه خدا خیر ما را بگوید فقط از راه همین است که از این کتاب بگوید؟ بله کتاب قرآن است. اما قرآن واقعی قرآن ناطق است که علی فرمود من قرآن ناطق هستم. از راه قرآن ناطق، نه از این قرآن خطی یعنی کتابی که معلوم نیست اصلاً چه کسی آن را نوشته است؟ البته حالا که قرآن خطی متداول نیست و همه چاپی است ولی آن کس که نوشته شاید اصلاً مسلمان نبوده و کاسب بوده، دیده خیلی خریدار دارد چاپ کرده. نشان دادن خیرات از جانب خدا منحصر نیست به اینکه از درون این کتاب آیه‌ای را بگوید، او به فکر ما القاء می کند. بارها شده که یک فکری که ظاهراً خیلی دم دست نبوده ولی به ما القاء شده که انسان بعد دیده خیر او بوده.

این است که در این قبیل موارد که چندین بار مثلاً در کنکور شرکت کرده یا رد شده، دو مرتبه بنشیند و حساب کند، شاید در محاسبات او اشتباهی بوده است، بنشیند

۱. از فرمایشات تاریخ ۱۳۸۰/۷/۴ ه. ش.

حساب کند من چند سال دارم هر سالی که می‌گذرد چقدر از عمر من کم می‌شود. چه قدر می‌خواهم در آینده باشم؟ و این درس‌ها چه فایده‌ای دارد؟ چه فایده‌ای ندارد؟ در تمام اینها رضایت خداوند در کجاست؟ درباره اینها فکر کند شاید تصمیم او اصلاً عوض شود. بعد که عوض شد و رفت، آنچه که گذشته است مُقَدَّر الهی است. آینده را ما نمی‌توانیم حدس بزنیم که مُقَدَّر الهی چیست؟ بله برای گذشته این مُقَدَّر الهی بوده است. برای اینکه شکایت نداشته باشیم و به آنچه خدا مُقَدَّر کرده و پیش آورده راضی باشیم. بعد خدا گفته این فکر را به شما دادم که با این فکر ببیند موانع را می‌توانید بردارید یا نه؟ مثل مسابقه دو با مانع یا اسب سواری با مانع است. آن دونده یا آن اسب سوار می‌گوید مگر آقا شما با من دشمن هستید که مانع جلوی من گذاشتید. نه دشمن نیستند به تو یاد دادند که بدانی مانع هست باید بپری. خدا هم همین‌طور مانع آفریده ولی به شما هم یاد داده که فکر کنید شاید از مانع پریدید، هرگز از وجود مانع نه بترسید و نه آنچه هست را فقط مُقَدَّر الهی بدانید. بله همه چیز مُقَدَّر الهی است، درست است؛ اما قرار نیست ما از مُقَدَّر الهی با خبر بشویم؛ هیچ بشری قرار نیست. فقط برای بعضی انبیاء و اولیاء در مواقعی که خداوند مصلحت می‌داند؛ مُقَدَّر را برای آنها می‌گوید. در جنگ بدر، پیغمبر ﷺ خواب دید - یا حالا در بیداری به او گفتند - که فتح می‌کنی. ولی اگر فقط به فکر بود ظاهراً ۳۱۳ نفر پابرنه بودند در مقابل ۹۰۰ نفر سوار مسلح که جنگ کردند و پیروز هم شدند. خداوند مصلحت دانست که آنجا خبر بدهد. ولی از آینده خبر نمی‌دهد.

من یک بار مثال زدم. ما جوان که بودیم در تابستان‌ها در بیدخت یک درسی هم می‌خواندیم. یکی دو سال اول مشق خط کردم - اگر دستم نلرزد، خطم خیلی خوب است، ارثی هم هست - دو سال هم صرف و نحو خواندم. مرحوم شیخ اسماعیل ضیایی صرف و نحو، منطق و اینها به ما درس می‌دادند. دو سال که می‌گویم؛ یعنی هر سال در سه ماهه تابستان. مابقی که مدرسه بودیم یا تهران بودیم. در خدمت خود حضرت صالح علیشاه هیئت و نجوم خواندم، در هیئت و نجوم خیلی پیشرفت کردم چون خیلی به ریاضی نزدیک بود؛ البته ریاضیات قدیم. به طوری که سال آخر به عنوان امتحان، دو سه تا زایچه‌ی طالع گفتند که من استخراج کنم، مال دو سه تا نوزاد بود استخراج کردم که در چند ماهگی چطور می‌شوند. درست هم در آمد. خدا خواست مرا تربیت کند و درست در آمد. والا اگر غلط در می‌آمد حالا من این حرف را نمی‌زدم. بعد از مدتی که به دانشکده رفتم، کار و سایر

اشتغالات باعث می‌شد که کمتر تابستان‌ها بتوان به بیدخت بروم و هر چند وقتی یک بار هم که می‌رفتم، چهار روز بیدخت بودم و برمی‌گشتم. این است که دیگر این مطالعات را ترک کردم و خودم هم دنبال نکردم. یک روز در این سفرها حضرت صالح‌علیشاه از من پرسیدند که: ندیدم به هیئت و نجوم نگاه کنی، اینها را دنبال نکردی؟ گفتم: نخیر، دیگر دنبال نکردم فقط مراجعه می‌کنم. الان جزوه‌های خطی آنها را دارم، یادگار نگه داشته‌ام. گفتند: چرا؟ گفتم: برای اینکه طالع که می‌کشیم یا چیزی که می‌خواهیم استخراج کنیم این برای اطلاع از آینده است. ولی خداوند فرموده که **أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِسَاناً وَ سَمْعَيْنِ وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ**، خداوند برای ما چشم آفرید چون مصلحت می‌دانست ببیند، برای ما بینی آفرید مصلحت می‌دانست که شاهد داشته باشیم، گوش آفرید چون مصلحت می‌دانست که ما صداها را بشنویم، زبان آفرید برای اینکه با هم در ارتباط باشیم ولی خداوند یک حسی نیافرید که من از فردا و پس فردای خودم خبر شوم. بنابراین اصلاً مصلحت نیست که بشر از فردا و پس فردای خودش خبر شود؛ إلا اینکه با مطالعه باشد. تاجرهای بورس فکر می‌کنند و می‌گویند فردا، پس فردا این چیز گران می‌شود این چیز ارزان می‌شود، چنین استنباط می‌کنند، و بر اساس آن کار می‌کنند. به این طریق، بله! ولی به این طریق که استخراج کنیم، مصلحت نیست. و إلا خداوند یک حسی در ما می‌آفرید که ما با آن حس بتوانیم بفهمیم. از گفته‌ی من خوشحال شدند، تأیید کردند و تقریباً به این عبارت فرمودند که نتیجه‌ی درس تو اگر به این اندازه و همین هم باشد خیلی خوب است.

این است که دنبال اینکه از طرق غیرمعمول فکر کنید فردا چه می‌شود نباید رفت. مولوی در این زمینه داستانی دارد. البته اینها داستان است ولی تمثیلی بسیار جالب است. یکی از ارادتمندان حضرت سلیمان خدمت ایشان آمد و گفت که دعایی بکنید و به من زبان حیوانات را یاد بدهید. حضرت فرمودند به مصلحت تو نیست. او اصرار کرد و چند بار اصرار کرد. حضرت فرمودند: خیلی خوب ولی به مصلحت تو نیست. یاد دادند. او آمد منزل دید که مرغ و خروس او با هم حرف می‌زنند. مرغ یک چیز می‌گوید و خروس چیز دیگری می‌گوید. خروس می‌گوید: این ارباب ما خبر ندارد که فردا این الاغ او می‌میرد، حالا آنقدر دور و بر او می‌چرخد، فردا این می‌میرد. آن مرد تا این را شنید الاغ را گرفت و برد فروخت.

این یک فایده بود. فردا باز شنید که حیوانات با هم حرف می‌زنند که ارباب خبر ندارد که مرض الاغ به این گاو هم اثر کرده و گاو شیری او هم فردا می‌میرد. باز او بدو رفت و گاو شیری خود را فروخت. بعد دو مرتبه دید اینها صحبت می‌کنند که ارباب چرا آنقدر دوندگی می‌کند خبر ندارد که فردا خودش می‌میرد؟ او دیگر نفهمید چه کار کند؟ دوید خدمت حضرت سلیمان و گفت: حالا فهمیدم.

منظور اینکه مصلحت نیست انسان بدون تفکر از آینده‌اش خبر داشته باشد. بسیاری از کارهای جهان را سیاستمداران، تجار با تفکر و منطق و حساب فکر می‌کنند. همین هواشناسی می‌گوید فردا بارندگی خواهد شد، ابر و طوفان است و بنابراین کسی مسافرت هوایی نکند و امثال اینها. این غیر از این است که در خانه بنشیند، رمل و اسطرلاب کند و بفهمد که فردا هوا بارانی می‌شود یا آفتابی.

این است که منتظر این نباشیم که بگوییم این مُقَدِّر الهی است. بله هر چه شده مُقَدِّر الهی است ولی این تفکری هم که خدا به شما داده مُقَدِّر الهی است. مثل دو با مانع است که مثال زدم. مانع را خدا آفریده ولی مُقَدِّر نکرده که شما در مسابقه‌ی دو تا به مانع برسید، بایستید و بگویید دیگر مُقَدِّر این است. از این مانع بپريد. خود پريدن از مانع هم مُقَدِّر الهی است. این تفکری که می‌کنید مُقَدِّر الهی است. همه چیز مُقَدِّر الهی است. راجع به مُقَدِّر الهی هرگز تصمیم نگیرید؛ گویی که شما در واقع برای خدا تکلیف تعیین می‌کنید. من تشخیص دادم که مُقَدِّر تو این است، بنابراین این کار را می‌کنم.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خیلی‌ها که استخاره می‌خواهند از تنبلی فکری آنها است. نمی‌خواهند فکر کنند که چه کار کنند؟ یک مرتبه می‌گویند هر چه خدا بگوید همان کار را می‌کنم. البته این باید در دل ما باشد. ولی آن چه که پیش می‌آید آن را هم خدا داده است. آنچه آدم به فکرش می‌رسد آن را هم خدا داده است.

---

۱. از فرمایشات تاریخ ۱۳۸۰/۹/۲۹ ه. ش.

هر چه استخاره گفت اطاعت کنید،  
 گاهی اوقات عدم توجه به استخاره خیلی ضرر بار دارد،  
 در استخاره، اضطراب شخص خیلی مؤثر است،  
 حکم به طاهر و حکم به واقع<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نامه‌ای قبلاً هم داشتیم نوشته بودند که استخاره می‌کنند بعد مطابق آن عمل نمی‌کنند. یک وقتی من مطلبی نوشتم که در مورد همه‌ی قوانین صادق است به خصوص قوانین و مقررات شرعی. اگر قانونی نباشد یعنی دستورالعملی نباشد خیلی ضررش کمتر از این است که دستورالعملی باشد و خلاف آن رفتار کنیم. ولی اینکه نوشته‌اند باید اجرا شود. اگر قانون بنویسند، یعنی مقرر کنند و بعد اجرا نشود این بدتر است. استخاره هم همین‌طور است. قوانینی است که آدم برای خودش نوشته، استخاره می‌کند تا ببیند که خداوند چطور مصلحت می‌داند؟ اگر از اوّل استخاره نکنیم خیلی ضررش کمتر است تا اینکه استخاره بکنیم و بعد خلافش رفتار کنیم.

اما خود استخاره هم امر الهی نیست، نظریه‌ی الهی است. استخاره می‌کنید که فلان معامله را بکنم خوب است یا نه؟ استخاره بد می‌آید، مع‌ذلک آن معامله را می‌کنید. این یک ضرر معنوی دارد که شما را به قانون‌شکنی عادت داده، خودتان معتقدید که استخاره مشاوره با خدا و پرسش از خداست، این کار را کردید بعد خلافش را عمل کردید. ممکن است ضرر مادی هم داشته باشد، و یا ممکن است ضرر مادی نداشته باشد. استخاره می‌کنید فلان معامله‌ی ارز، طلا و اینها انجام بدهم یا نه؟ ظاهراً معامله مشروع است. استخاره بد می‌آید ولی مع‌ذلک انجام می‌دهید، پس فردا نرخ ارز پایین می‌آید؛ که من خودم از این قبیل دیده‌ام، البته نه در استخاره، بلکه در مورد موکلین، آن زمانی که وکالت می‌کردم.

۱. از فرمایشات تاریخ ۱۳۸۰/۱۰/۱۲ ه. ش.

وقتی همه‌ی شرایط فلان امر آماده است استخاره می‌کنید که با آمادگی این شرایط آیا خوب است یا بد؟ و الاً مثلاً کسی استخاره کند با فلان شخص ازدواج کنم خوب است یا نه؟ خوب می‌آید بعد آن شخص اصلاً جلو نمی‌آید، می‌رود یک جای دیگری. استخاره می‌گوید که اگر آمد، خوب است، یعنی اگر سایر شرایط فراهم شد خوب است. بنابراین خیلی استخاره‌ها هست که تخلف از آن خطا نیست یعنی استخاره یک امکانی را در دسترس شما می‌گذارد. می‌گوید اگر سایر شرایط انجام شد این کار خوب است. ولی اگر هم سایر شرایط انجام نشد یا انجام شد این کار بد است، نکنید. در این صورت خودتان را قبل از استخاره باید آماده کنید که هر چه استخاره گفت اطاعت کنید. برای اینکه گاهی اوقات عدم توجه به استخاره خیلی ضررها دارد.

ولی همان‌طور که گفتم خیلی کم استخاره کنید. تا می‌توانید با استشاره و تفکر مسائل را حل کنید. استخاره برای وقتی است که آدم واقعاً نمی‌داند چه کار کند. من در طول عمرم از چهل سال پیش که اجازه دادند برای خودمان، دیگران استخاره کنم تا حالا شاید چهار یا پنج استخاره کردم و این وقتی است که انسان واقعاً مضطر می‌شود. آن وقت می‌گوید: **أَمِنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ**<sup>۱</sup> مضطر می‌شود. این است که حتی در استخاره گفته‌اند اضطرار خود شخص خیلی مؤثر است و باید این اضطرار را داشته باشد که تقاضا کند و خداوند هم جواب بدهد. و الاً خداوند می‌گوید: من که به تو گفتم که چکار کن، مثل اینکه یک فرزندی به مادرش یا پدرش می‌گوید من تشنه‌ام، آب بخورم؟ اگر پدر یا مادرش عصبانی بشود می‌زند توی دهنش که این چه حرفی است؟ آنقدر به تو گفته‌ام، برو آن آب، هر چه می‌خواهی بخور.

وقتی مشکلی پیدا می‌شود و به خداوند پناه می‌برید یعنی طوری باشد که خداوند راه دیگری برایتان نگذاشته، اگر با تفکر و تأمل به یک راه رسیدید و تصمیمی گرفتید همان تصمیم مثل یک استخاره است، استخاره یعنی طلب خیر؛ از خداوند طلب خیر می‌کنید. ولی طلب خیر که کردید باید آماده باشید که خیرتان را بپذیرید.

یک تشابهی هست در این مسأله با اینکه ما می‌گوییم خداوند فرج امام زمان علیه السلام را نزدیک کند البته ما که به ظهور در عالم صغیر و عالم کبیر معتقدیم. خداوند ممکن است در

۱. سوره نمل، آیه ۶۲.

عالم صغیر امام را ظاهر بکند ولی آن کسانی که عالم صغیر را نمی‌شناسند، بقول یکی از اینها که می‌گفت من هرگز نمی‌گویم «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» برای اینکه امام که ظاهر شد حکم به واقع می‌کند. در اخبار هست که امام حکم به واقع می‌کند نه ظاهر. یک قاعده‌ی شرعی هست که در قضاوت حکم به ظاهر می‌کنند، یعنی اسناد و همه‌ی چیزهایی که هست، ظاهراً حکم می‌کند که این شخص بدهکار است، ولی اگر واقعاً بدهکار نباشد بدهی‌اش را داده باشد، هیچ رسیدی نگرفته باشد اثری به حال او ندارد، چون حکم به ظاهر است. ولی امام که ظاهر بشود حکم به واقع می‌کند. می‌گوید بله این اسناد را تو داری ولی من خبر دارم در فلان تاریخ این شخص آمد و بدهی‌اش را داد؛ حرفت بی‌ارزش است و سند را هم پاره می‌کند.

بله، این شخص می‌گفت: آمدیم و امام گفت که این منزل که در آن نشستید در ۲۰۰ سال پیش مال فلان کس بود که یکی آمد و اسنادش را جعل کرد و به نام خودش گرفت و بعد هم رسیده تا به تو، این منزل مال تو نیست مال آن شخص و ورثه‌ی آن شخص است. منزلت را به فلان کس بده. باید این کار را بکنند، آیا حاضری این کار را بکنی؟ می‌گوید: من که حاضر نیستم؛ بنابراین چرا بگویم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه؟ اگر خداوند فرجش را نزدیک کند، و یک کاری بگوید که خدایی نکرده من نکنم، مجازاتم بیشتر می‌شود.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استخاره یعنی طلب خیر؛ می‌گوییم اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُنْزِلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ<sup>۲</sup>، خدایا خیر به دست توست. یا می‌گوییم: الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ، خیر در چیزی است که واقع شد. یا می‌گوییم که خداوند برای بندگان خود خیر می‌خواهد. پس به هر طریقی که خداوند به ما چیزی برساند، آن چیز خیر است. خود خدا گفته با هم مشورت کنید. از صفات مؤمن است وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ<sup>۳</sup>، که این بیشتر به جامعه بشری بر می‌خورد، اگر ما این امر خدا را اجرا کردیم، خدا هم جز خیر نمی‌دهد.

استخاره یعنی چه؟ یعنی خدایا به ما بگو خیر چیست؟ خودش فرموده وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا<sup>۴</sup>... قسم به خورشید و... وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا<sup>۵</sup>، خداوند گفته خیر و شر را الهام می‌کند. چطور الهام می‌کند؟ وحی مال پیامبران است. الهام خیلی صریح، برای اولیای خدا است. ولی ما بشر عادی هر چه به خاطرمان می‌رسد خدا القا کرده است. بنابراین اگر بعد از مشورت تصمیمی گرفتید، آن را که به شما گفته؟ خدا گفته. به اضافه اینکه یک امر الهی را هم اجرا کرده‌اید. امیدواری شما بیشتر از این است که خیر شما باشد چون امر خدا را انجام داده‌اید. فکری به خاطر شما رسیده، همان فکر نتیجه‌ی استخاره است. فرض کنید استخاره کرده‌اید می‌خواهید قرآن به شما بگوید. قرآن می‌گوید بهتر است هر سؤالی که دارید اگر با استشاره حل شد همان مثل استخاره است. اگر حل نشد، یعنی گاهی واقعاً آنقدر آدم مردّد است که نمی‌داند چه کند برای اینکه از این تردید نجات پیدا کند - در آن صورت استخاره می‌کند و تیمناً به قرآن مراجعه می‌کند و جواب می‌گیرد. ولی اگر بتواند بدون توسّل به قرآن به همان عقل که فرمودند خدا برای هر انسانی آفریده و جبرئیل اوست مراجعه کند، بهتر است. جبرئیل، یعنی فکر ما، به ما می‌گوید

۱. از فرمایشات در بیدخت، فروردین ۱۳۸۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

۳. سوره شورا، آیه ۳۸.

۴. سوره شمس، آیه ۱.

۵. سوره شمس، آیه‌های ۸-۷.

این کار حُسن دیگری هم دارد که خداوند هر نعمتی که داده باید به کار ببریم. همان طوری که شکرانه‌ی بازوی توانا، گرفتن دست ناتوان است.

اگر صرف اینکه تنبلی فکری بکنیم و فکر نکنیم و هر چه بگویند همان را بکنیم این غلط است. به نتیجه هم نمی‌رسد. یک کفران نعمت است. فکر داریم، گاهی آدم فکر می‌کند فکرش به جایی نمی‌رسد هر چه فکر می‌کند نمی‌شود. آن وقت خوب است که استخاره کند.

یک هدف استخاره این است که می‌خواهند از آینده بدانند. این البته خوب است تیمناً استخاره می‌کند. می‌خواهد منزلی بخرد استخاره می‌کند که خوب است یا نه؟ که خدا بگوید بخر یا نه. ولی گاهی چون می‌خواهد معامله بکند، می‌خواهد از آتیه خبر شود که آیا این معامله فایده دارد یا نه؟ البته هر چه خدا جواب بدهد درست است ولی بهتر این است که قرآن را وسیله‌ی کاسبی نکند. پیغمبر می‌گوید اگر من غیب می‌دانستم خیرم بیش از این بود. به قول تهرانی‌ها اگر می‌دانستیم زمین‌های اطراف بلوار کرج، متری دویست سیصد هزار تومان می‌شود آن وقتی که متری صنار بود یعنی ده متر یک قران بود همه‌ی بیابان را می‌خریدیم!

ما چنین چیزی نمی‌خواهیم، بهتر است آنجا هم با فکر مسائل را حل کنیم. به هر جهت تا می‌توانیم به جای استخاره، استشاره و تعقل کنیم، بهتر است.

نمی‌توانید برای خداوند تعیین تکلیف کنید که

از چه طریق به من خبر بده،

باید از کسی که اجازه دارد، استخاره خواست<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

استخاره در باب استفعال یعنی برای طلب خیر است. از خداوند جز خیر نمی‌آید. البته یکی در این حال هست که هرچه از خداوند می‌رسد خیر می‌بیند، این دیگر همان بهترین است. خداوند خود راه‌های هر چیزی را فرموده است. بیمار که شدید، فرموده به دکتر، به طبیب مراجعه کنید؛ البته شفا از خداوند است که در آن دوا شفا قرار بدهد یا ندهد، هر کاری راهی دارد.

استخاره هم که بخواهید با قرآن یا هر چیز دیگر بکنید، در واقع می‌خواهید خداوند به شما بگوید که چکار کنید. شما که نمی‌توانید برای خداوند تعیین تکلیف کنید که از چه طریق به من خبر بده. خداوند می‌فرماید مشورت کنید و آنچه به فکر شما خواهم انداخت همان است، اگر باز هم با مشورت نتوانستید فکری بیابید و کاری انجام دهید آن وقت استخاره می‌کنید.

برای استخاره هم البته باید به کسی مراجعه کرد، اگر خود انسان مجاز باشد خودش، وگرنه به کسی باید مراجعه کرد که حیثاً انسان احراز می‌کند که به لحاظ معنوی از ما جلوتر است و مجاز هم هست. چون در درویشی تمام دخالت‌ها در مسائل معنوی باید با اجازه باشد.

۱. از فرمایشات تاریخ ۱۳/۱۲/۱۳۸۱ ه. ش.

برای خیلی‌ها استخاره یعنی استعاذون از فکر و تعقل،  
اول راه عقل و فکر است و بعد استخاره<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خیلی‌ها به جای تفکر کردن و تصمیم عاقلانه گرفتن و مشاوره کردن، می‌گویند استخاره؛ یعنی در واقع آنها از فکر و از تعقل استعفا می‌دهند. استخاره هم خوب است، ولی در مورد آن راهی که، خدا گفته به بن‌بست برسید. ولی خداوند همچنین فرموده: أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ<sup>۲</sup>، لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ<sup>۳</sup> و امثال اینها فراوان است؛ چرا فکر نمی‌کنید؟ أَفَلَا تَعْقِلُونَ<sup>۴</sup>، چرا عقلتان را به کار نمی‌اندازید؟ این راه را خداوند فرموده است. ولی اگر کسی این راه‌ها را رفت و باز هم به نتیجه نرسید، همه فکرها را رد کرد، مشورت هم کرد، نتوانست واقعاً تصمیم بگیرد، آن وقت استخاره کند.

۱. از شرح مصباح الشریعه، تاریخ ۱۳۸۲/۶/۲۰ ه. ش.

۲. سوره انعام، آیه ۵۰.

۳. سوره بقره، آیه‌های ۲۱۹ و ۲۶۶.

۴. سوره‌های مختلف از جمله سوره بقره، آیه‌های ۴۴ و ۷۶.



استخاره ای که بعضی می‌کنند با شیر یا خط فرقی ندارد،  
خداوند انسان را به طریقه‌های مختلف راهنمایی می‌کند<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حالا که سگه‌ها شیر یا خط ندارد؛ آن وقت‌ها داشت. یک نحوه استخاره‌ای که بعضی می‌کنند با شیر یا خط فرقی ندارد. و با این عمل در واقع می‌خواهند خود را از تردیدی خلاص کنند؛ نه با عقل و گناه مسئولیت را گردن دیگری غیر از خودشان بیندازند، حالا این مسئول هر کسی که می‌خواهد باشد. بنابراین من در بعضی استخاره‌ها گفته‌ام، من در مورد زندگی خودم چهار پنج استخاره بیشتر برای خودم در طول چهل و پنج سال نکردم. با قرآن استخاره می‌کردم، نه برای اینکه شیر یا خط باشد، بالای صفحه قرآن نوشته باشد خوب یا بد که به آن عمل کنم؛ برای اینکه آن آیه‌ای که می‌خوانم به من فکر بدهد. دیده‌اید در مسابقه‌ی بیست سؤالی راهنمایی می‌کنند تا بالاخره طرف می‌فهمد، من هم از خدا می‌خواهم راهنمایی‌ام کند. چون می‌گویم: خداوند که مرا آفریده، گفته خودت برو مشکلات را حل کن. مثل مسابقه بیست سؤالی از او راهنمایی می‌خواهم. می‌گویم: راهنمایی‌ام کند که بعد من فکر کنم. آیه قرآن برای من به این درد می‌خورد که خودم روی آن فکر کنم. برای دیگران هم همین‌طور. استخاره این خاصیت را دارد. بنابراین در همه‌ی مواردی که می‌توان با فکر مسائل را حل کرد، استخاره نکنید، فکر کنید هر چه به خاطرتان رسید، بعد از تفکر و استدلال کردن، همان را انجام دهید. همان، نتیجه‌ی استخاره است. استخاره یعنی چه؟ یعنی خداوند راهنمایی کند بگوید بکن یا نکن. حالا شما گویی خداوند را منحصر می‌کنید که از این طریق به من راهنمایی کن؟ شما فقط از خداوند راهنمایی بخواهید. به هر طریق خودش می‌خواهد ما را راهنمایی می‌کند. بنابراین اگر فکر هم کردید - چون خداوند خودش گفته تفکر کن، تعقل کن - و فکرتان به جایی رسید و نتیجه گرفتید، همان نتیجه را خداوند به دل شما الهام کرده است. مثل مسابقه‌ی بیست سؤالی خداوند راهنمایی کرده، همین‌طور فکر شما را تا اینجا رسانده است. بعضی موارد هست که آدم واقعاً مردد است و هیچ نمی‌داند. در این صورت استخاره برای جلب

۱. از فرمایشات تاریخ ۱۳۸۳/۲/۲۶ ه. ش.

منفعت مادّی صحیح نیست. البته آن را هم خداوند جواب می‌دهد، ولی جوابی می‌دهد که مثلاً استخاره می‌کند این معامله را بکند یا نکند؟ استخاره خوب می‌آید معامله می‌کنید و به کلی ورشکسته می‌شوید و تجارت را رها می‌کنید. نه اینکه استخاره غلط بوده، استخاره خیر شما را در این دیده است که اصلاً تجارت را رها کنید. هر طور بوده شما رها نمی‌کردید. ورشکست شدید که ناچار، رها کردید.

انسان از زحمت فکر کردن گریزان است،

استخاره نباید برای فرار از مسئولیت باشد<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خیلی مواقع انسان از این مسئولیت نگران است که مسئولیت تفکر را برای خودش قبول کند نه برای دیگران، مثلاً می‌خواهد معامله‌ای بکند یا ازدواجی برای فرزندش در نظر دارد، باید فکر کند و با فکر تصمیم بگیرد. ولی اولاً فکر کردن زحمت دارد و انسان به طور کلی می‌خواهد از زحمت فرار کند، ثانیاً نتیجه‌ی قبول آن امر یک مسئولیتی دارد که می‌خواهد فرار کند. این کار صحیح نیست که برای فرار از مسئولیت به استخاره متوسّل شود.

بدون اینکه کار تفکر را انجام دهد، از همان اوّل به استخاره متوسّل می‌شود؛ قبلاً استشاره نکرده و حال آنکه گفتند قبل از استخاره، استشاره کنید. اگر کسی استشاره بکند و یک فکری بعد از استشاره به خاطرش خطور بکند همان فکر، الهام خدایی است چون در استخاره از قرآن از آیه‌ای که می‌آید الهام می‌خواهد. همانطوری که خداوند توسط قرآن الهام می‌دهد ممکن است مستقیم هم به بنده‌ای الهام بکند و یک فکر خوبی به خاطرش برسد. این است که در این زمینه خیلی باید دقت کرد که مبدا فرار از این مسئولیت و تفکر موجب بشود که این قضیه را یا به شریعت وصل کند و برود از اهل شریعت بپرسد و یا به طریقت وصل کند و برود از اهل طریقت بپرسد؛ یعنی در واقع مسئولیتش را بر گردن آنها بیندازد. چون نمی‌خواهد خودش مسئول باشد و حال آنکه خودش مسئول زندگی‌اش است.

۱. از فرمایشات تاریخ ۱۳۸۳/۴/۲۱ ه. ش.

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

استخاره یعنی اینکه واقعاً یک نوع ارتباطی با خداوند پیدا کنید - یعنی با آن منبع و ماخذی که خیر در او هست - و از او بپرسید خیر در اینجا چیست؟ برای استخاره که از من می‌خواهند، بپرسند تا من هم مستقلاً حالی پیدا کنم و بتوانم، استخاره کنم.

در استخاره دعایی است که **اللَّهُمَّ ارِنِي الْحَقَّ حَقًّا حَتَّىٰ أَتَّبِعَهُ وَارِنِي الْبَاطِلَ بَاطِلًا حَتَّىٰ أَجْتَنِّبَهُ**<sup>۲</sup> پروردگارا، حق را به عنوان حق به ما معرفی کن و باطل را به عنوان باطل، تا من حق را پیروی کنم. من این دعا را وقتی برای کس دیگری استخاره می‌کنم می‌خوانم و می‌گویم **اللَّهُمَّ ارِنَا الْحَقَّ حَقًّا حَتَّىٰ نَتَّبِعَهُ وَارِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا حَتَّىٰ نَجْتَنِّبَهُ**، حق را به ما نشان بده؛ هم برای من که استخاره می‌کنم و هم برای آن کسی که برای او استخاره می‌کنم، به ما نشان بده.

البته مبنای اصلی، استشاره است. نوشته‌اند که استشاره قبل از استخاره است. اول مشورت کنید و خوب فکر کنید اگر راهی به خاطرتان رسید همان را اجرا کنید. مگر استخاره چیست؟ وقتی من با قرآن استخاره می‌کنم یعنی این آیه‌ای که می‌آید به من فکر بدهد که چکار کنم. خدایی که اینطور می‌خواهد، ممکن است مستقیم به شما فکر بدهد؛ یعنی مشورت کردید فکرتان روشن شد. مثلاً مشورت کردید که آقا من بلیط خریده‌ام که به عراق برای زیارت بروم، مشورت می‌کنید با یکی که تازه از عراق آمده، می‌گوید: عراق آن قدر شلوغ است که ما صبح از خواب پا می‌شدیم، مطمئن نبودیم تا شب زنده باشیم. شما فوری تصمیم می‌گیرید که نروید. این تصمیم نتیجه‌ی استخاره است، دیگر استخاره نمی‌خواهد. این است که من همواره گفته‌ام اول استشاره بعد استخاره.

۱. از فرمایشات تاریخ ۱۳۸۷/۱۰/۲۱ ه. ش.

۲. مصباح‌المتجهج، شیخ طوسی، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه ۱۴۱۱ ق، ص ۸۵۶.

## مروری بر عناوین جزوات قبل جزوه اول، مطالب ۲۲ جلسه فقری

دلایل بقاء روح و تجرد نفس و عالم آخرت، آثار اعمال، غریزه‌ی مرگ، بازگشت روح به مبدأ، انتخاب راهنما: نصّ و اثر - ۱۳۸۶/۱۰/۱۳ - ص ۲ / غیبت، اتحاد جان‌های مؤمنین، روح و نفخه الهی، دوا و شفا - ۱۳۸۶/۱۰/۱۹ - ص ۵ / تعبیرات مختلف لغات عرفانی، نماز حقیقی - ۱۳۸۶/۱۰/۲۰ - ص ۹ / دلائل نیاز به راهنما: نصّ و اثر، مرشد پیامبر، خضر و موسی، هبوط آدم - ۱۳۸۶/۱۰/۲۰ - ص ۱۱ / عبرت از داستان‌ها، انجام وظایف دینی، ذکر و فکر و تمرکز فکر، رفع مشکلات زندگی و وظایف خانم‌ها - ۱۳۸۶/۱۰/۲۱ - ص ۱۴ / رحمت الهی، تعصّب، غیرت شیعیان، حکمت و نحوه‌ی عزاداری - ۱۳۸۶/۱۰/۲۲ - ص ۱۶ / عشق و اطاعت الهی، داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و حجرین عدی، مراجعه به طبیب - ۱۳۸۶/۱۰/۲۳ - ص ۱۸ / خواب و رؤیا، روح و جسم، محدود بودن حواس، ادراک خداوند - ۱۳۸۶/۱۰/۲۶ - ص ۲۱ / حکمت عزاداری (تاسوعا و عاشورا)، ایمان (۱)، پایان بینی، عهد الست، بیعت - ۱۳۸۶/۱۰/۲۷ - ص ۲۴ / شرح وقایع عاشورا - ۱۳۸۶/۱۰/۲۹ - ص ۲۸ / پرسش کردن، مطالعه‌ی مفید و غیر مفید، عرفان یعنی شناخت حکمت و هدف قوانین، تقید به شریعت: شرط اول راه سلوک، بیعت: تعهد و وظیفه‌ای به گردن راهنما و شاگرد - ۱۳۸۶/۱۱/۳ - ص ۳۵ / عزاداری صحیح، فرق شهادت و خودکشی، حیات واقعی، عقیده و جهاد - ۱۳۸۶/۱۱/۴ - ص ۳۸ / ایمان (۲)، بیعت: تعهد در مقابل خداوند - ۱۳۸۶/۱۱/۴ - ص ۴۰ / شیخ مخفی؟!، حفظ ایمان و ترس از شیاطین جنّ و انس - ۱۳۸۶/۱۱/۵ - ص ۴۴ / اختلاف معنای لغات واحد در اقوام گوناگون، عدالت و معنای آن، توکّل - ۱۳۸۶/۱۱/۵ - ص ۴۶ / روحانی و معنای آن، داستان پیامبر و همسرانش، شریعت و طریقت، تفاوت حالت‌های فقری در سالکین - ۱۳۸۶/۱۱/۶ - ص ۵۰ / شریعت و طریقت، احکام شریعت، حق مالکیت، تقدم زمانی شریعت بر طریقت - ۱۳۸۶/۱۱/۷ - ص ۵۳ / داستان خلقت آدم، گستره‌ی جهانی عرفان، دو جزء شیطانی و رحمانی در انسان - ۱۳۸۶/۱۱/۱۰ - ص ۵۷ / عشق و تعصّب، تغییر اسم و القاب - ۱۳۸۶/۱۱/۱۱ - ص ۶۱ / ذکر (۱)، مشتقات و معانی متعدد ذکر، اقسام ذکر: ذکر لسانی و ذکر قلبی، برتری ذکر قلبی بر ذکر لسانی، معانی صلاة - ۱۳۸۶/۱۱/۱۱ - ص ۶۳ / صبردر برابر زحمت، تحمل سختی‌ها، توکّل، اهمّیت دیدار مومنین و شرکت در مجالس فقری - ۱۳۸۶/۱۱/۱۲ - ص ۶۷ / قواعد طبیعت و مقدر خدا، چون و چرا در کار خدا، مراجعه به طبیب و مسؤولیت با طبیب - ۱۳۸۶/۱۱/۱۴ - ص ۶۹ .

## مروری بر عناوین جزوات قبل جزوه دوم، مطالب ۳۷ جلد فقری

سواد در اسلام، سه خطی که مولوی خواند، شمس و مولوی - ۱۳۸۶/۱۱/۱۳ - ص ۵ / خلقت انسان در زحمت، احسن تقویم چیست؟ ایمان و عمل صالح - ۱۳۸۶/۱۱/۱۷ - ص ۷ / موسی و خضر، پاک شدن یکباره از خطاها، تجلیات خداوند، اتکا به خداوند - ۱۳۸۶/۱۱/۱۸ - ص ۹ / رضا و توکل؛ انسان، خلیفه و وکیل خداوند در روی زمین - ۱۳۸۶/۱۱/۱۹ - ص ۱۳ / حرکت و سکون در عرفان، در چه مرحله‌ای از سلوک هستیم؟ صعود و سقوط افراد و اقوام - ۱۳۸۶/۱۱/۲۰ - ص ۱۵ / رسالت پیامبر و نحوه‌ی تبلیغ، غدیر خم و جانشینی علی علیه السلام حضرت عیسی علیه السلام و جانشینی پطرس - ۱۳۸۶/۱۱/۲۰ - ص ۱۷ / ازدواج، روح پس از مرگ - ۱۳۸۶/۱۱/۲۱ - ص ۲۱ / سوّم صفر، سالروز فوت همسر مکرّمه ایشان، خاطراتی از ایام حبس، سکینه، ولایت دائمی است، وصیت - ۱۳۸۶/۱۱/۲۲ - ص ۲۵ / مسیحیت و اسلام - ۱۳۸۶/۱۱/۲۴ - ص ۲۹ / لقاح مصنوعی - ۱۳۸۶/۱۱/۲۶ - ص ۳۱ / جنّ، مؤمنان از هیچ چیز جز خدا نمی‌ترسند - ۱۳۸۶/۱۱/۲۷ - ص ۳۳ / ارتباط روح انسان با روح کل جهان، تسلیم در سلوک، نیروهای رحمانی و شیطانی، ارتباط زبان و فکر - ۱۳۸۶/۱۱/۲۸ - ص ۳۶ / مرگ و مسأله‌ی خلقت انسان، ترس‌های بی‌جا - ۱۳۸۶/۱۲/۱ - ص ۴۰ / تذکرة الاولیاء، صحت و سقم داستان‌های آن، تشییع عطار، حالات مختلف سلّاک، اهل توحید، اهل معرفت، اهل محبت، اهل معاملت - ۱۳۸۶/۱۲/۳ - ص ۴۵ / علم هیئت و نجوم و عرفان در خیام، دانستن غیب - ۱۳۸۶/۱۲/۴ - ص ۴۹ / جمع آیات قرآن با هم، بخشش خداوند، حرمت شراب، نسخ و حکمت آن - ۱۳۸۶/۱۲/۴ - ص ۵۲ / بخشش خداوند - ۱۳۸۶/۱۲/۵ - ص ۵۵ / اربعین، کینه‌توزی ایرانیان؟! عزاداری حقیقی - ۱۳۸۶/۱۲/۸ - ص ۵۸ / محلّ نشستن در مجلس فقری - ۱۳۸۶/۱۲/۱۵ - ص ۶۱ / خلط مبحث، فرق میان وحدت وجود و وحدت موجود، بیان مقامات عرفا توسط ادبا؟ - ۱۳۸۶/۱۲/۱۶ - ص ۶۴ / نجوم، اثر کلام بزرگان دینی، اجتماع و اتفاق مؤمنین - ۱۳۸۶/۱۲/۱۹ - ص ۶۸ / توجه به نکته‌ها و پیام‌های داستان‌ها، تغییر انسان‌ها زمینه‌ساز نزول رحمت الهی، اراده و مشیت الهی - ۱۳۸۶/۱۲/۲۲ - ص ۷۲ / تمثّل صورت امام، تعیین نماینده برای اخذ بیعت، علویت علی: اصل الحیة المائیه، اهمیت آب و عناصر اربعه - ۱۳۸۶/۱۲/۲۴ - ص ۷۵ / هیئت و نجوم، اعتقاد به اقوال منجمین، جنبه‌ی سمبولیک داستان‌های عرفانی - ۱۳۸۶/۱۲/۲۵ - ص ۷۷ / بهشت و جهنم، امانت و ودایع آن - ۱۳۸۶/۱۲/۲۶ - ص ۸۰ / تبریک سال نو، انجام دستورات شریعتی و طریقتی، وحدت و همدلی بین فقرا، فراخوان فقرا؟! وجود روح واحد در درویشی - ۱۳۸۷/۱/۱ - ص ۸۳ / تبریک عید، رفع اختلافات، عدم تشابه افراد - ۱۳۸۷/۱/۱ - ص ۸۵ / تاریخ تولد پیامبر، هفته وحدت، شیعه و سنی، بنیان مرصوص - ۱۳۸۷/۱/۲ - ص ۸۶ / معنای خیری که خداوند می‌دهد، خوف از ذلّت، عزّت حقیقی - ۱۳۸۷/۱/۳ - ص ۸۹ / اجر و اثر نیّت - ۱۳۸۷/۱/۳ - ص ۹۲ / تذکرة الاولیاء و تفاوت حالات و مراحل سلوک در آن، شاد کردن دل دیگران، انتظار - ۱۳۸۷/۱/۹ - ص ۹۴ / هر چیز به جای خویش

نیکوست، طلب خیر از خداوند در هر امر و اتفاقی - ۱۳۸۷/۱/۱۰ - ص ۹۶ / قدر نعمت‌های الهی را بدانیم، جلوه صفات مختلف در هر یک از پیامبران و امامانش - ۱۳۸۷/۱/۱۰ - ص ۹۸ / سیزده به در، نحوست، فهم و سواد - ۱۳۸۷/۱/۱۱ - ص ۱۰۰ / عیدی دادن از روی علاقه، محبت به دیگری بواسطه تداعی معانی - ۱۳۸۷/۱/۱۷ - ص ۱۰۳ / اختلاف در لغات شیعه، صوفی و عارف و درویش، معنای صوفی در شعر حافظ، طی کردن پل صراط - ۱۳۸۷/۱/۱۸ - ص ۱۰۵ / دوکتاب درباره تصوّف در شوروی، نقش تصوّف در حفظ اسلام در شوروی، با تأمل خواندن یک کتاب، خاطراتی از یکی از فرزندان حضرت آقای سلطان‌علیشاه - ۱۳۸۷/۱/۲۴ - ص ۱۰۸.

## مروری بر عناوین جزوات قبل جزوه سوم، مطالب ۵۳ جلد فقری

اخبار و احادیث دروغ و راه‌های ایجاد آنها، عصمت، خلقت آدم و عالم دیگر، تناسخ - ۱۳۸۶/۱۲/۲۱ - ص ۶ / درباره تذکرة الاولیاء عطار - ۱۳۸۶/۱۲/۲۳ - ص ۱۱ / جمع وحدت و کثرت در سلوک - ۱۳۸۶/۱۲/۲۵ - ص ۱۵ / میلاد مبارک رسول اکرم ﷺ و حضرت جعفر صادق ﷺ، انحراف در دین اسلام - ۱۳۸۷/۱/۶ - ص ۱۷ / تبریک میلاد حضرت رسول اکرم ﷺ و حضرت جعفر صادق ﷺ - ۱۳۸۷/۱/۶ - ص ۲۰ / اسراف، فرق درویش با طالب و غیر درویش - ۱۳۸۷/۱/۷ - ص ۲۱ / تعریف ساده‌ی درویشی، شارب - ۱۳۸۷/۱/۸ - ص ۲۴ / تغییر ساعت - ۱۳۸۷/۱/۹ - ص ۲۶ / جبر و اختیار، شیطان به عنوان ممتحن بزرگ و بندگان مخلص، خیر و شر - ۱۳۸۷/۱/۱۴ - ص ۲۷ / خانواده، زندگی فردی و اجتماعی جانداران، حفظ خانواده و اختلال در آن - ۱۳۸۷/۱/۱۶ - ص ۳۰ / عید گرفتن، پیشرفت بشر، دو عید در هر دم مؤمن - ۱۳۸۷/۱/۱۷ - ص ۳۴ / توجه در مجالس فقری، بشر اولیه و خوراک انسان، اسراف، چهل روز ترک خوردن گوشت، یادی از عبدالرزاق خان بغایری - ۱۳۸۷/۱/۲۱ - ص ۳۶ / سالگرد رحلت حضرت آقای صالح‌علیشاه و مرحوم آقای وفاعلی، تفاوت دلبستگی مادر و پدر به فرزند - ۱۳۸۷/۱/۲۲ - ص ۴۰ / سلوک حضرت آقای سلطانعلیشاه، مایوس نشدن از پیشرفت معنوی - ۱۳۸۷/۱/۲۳ - ص ۴۴ / بهشت و جهنم و انواع و مصادیق آن - ۱۳۸۷/۱/۲۴ - ص ۴۸ / گفتن ان‌شاءالله و بسم‌الله، اسراف - ۱۳۸۷/۱/۲۵ - ص ۵۰ / اطعام در مجالس یادبود، مهمانی، عوام‌فریبی - ۱۳۸۷/۱/۳۰ - ص ۵۲ / اظهار محبت و اثر آن، وسوسه‌ی شیطان - ۱۳۸۷/۱/۳۱ - ص ۵۵ / نظام طبیعت، ذبح حیوانات و مصرف گوشت آنها، تنازع بقا - ۱۳۸۷/۱/۳۱ - ص ۵۷ / شیخ ابوالحسن خرقانی، تشخیص خیر و شر، مغرور شدن به ربّ کریم - ۱۳۸۷/۲/۱ - ص ۶۱ / مرگ و ترس بیهوده از مرگ - ۱۳۸۷/۲/۴ - ص ۶۴ / مخالفت عرفان با علم؟ نسبیت در علم، فراموش شدن انسان در علم، نیاز علم به اخلاق، نقش عرفان در اخلاق - ۱۳۸۷/۲/۵ - ص ۶۷ / شاکله و نیت - ۱۳۸۷/۲/۶ - ص ۷۱ / بهلول، عقلای مجانبین - ۱۳۸۷/۲/۷ - ص ۷۳ / پیامبران - ۱۳۸۷/۲/۷ - ص ۷۴ / مرگ - ۱۳۸۷/۲/۸ - ص ۷۷ / عید عارفان، عید نوروز و اسلام - ۱۳۸۷/۲/۹ - ص ۸۰ / حقیقت درویشی، مصافحه، آداب تحیت در جهان، شناسایی حقّ و قضاوت دیگران بر اساس آن، مقامات معنوی اشخاص گمنام - ۱۳۸۷/۲/۱۱ - ص ۸۲ / مقدمه‌ای درباره صدور دو اجازه نماز - ۱۳۸۷/۲/۱۲ - ص ۸۶ / تعدّد راه‌ها به سوی خدا، ذکر سالک، تقلید واجب، تقلید مذموم - ۱۳۸۷/۲/۱۳ - ص ۸۷ / فرق غیرت و تعصّب دینی، لازمه مقام بالاتر، خدمت و تواضع بیشتر است - ۱۳۸۷/۲/۱۴ - ص ۹۰ / ایمان شخصی است، اجازه والدین در امور دینی؟ وجوب بیعت - ۱۳۸۷/۲/۱۴ - ص ۹۱ / ازدواج و تشریفات نامعقول آن، ارتباط پنهان مسائل با هم، مدرک‌گرایی - ۱۳۸۷/۲/۱۵ - ص ۹۴ / بطون مختلف اقوال عارفان، معنای حدیث من علّمنی حرفاً، شکر مخلوق، شکر خالق است - ۱۳۸۷/۲/۱۹ - ص ۹۸ / ازدواج، معنای لغت قوامون، مسؤولیت مرد و وظایف زن، ازدواج با



غیر مسلم، نحوه‌ی درخواست از خداوند - ۱۳۸۷/۲/۲۰ - ص ۱۰۰ / حق‌الله و حق‌الناس، هبوط آدم به زمین، جسارت شیطان و معرفت انسان - ۱۳۸۷/۲/۲۱ - ص ۱۰۲ / محبت متقابل بزرگان به فقرا، رعایت تعادل، طبیعت خوراکی‌ها - ۱۳۸۷/۲/۲۹ - ص ۱۰۵ / طلاق، روانکاوی و عیب آن، سازمان یافتن مجالس - ۱۳۸۷/۳/۱ - ص ۱۰۶ / غرور و تکبر در کار خیر، تواضع، نیت عمل - ۱۳۸۷/۳/۳ - ص ۱۰۹ / شیخ بهائی، لزوم حکومت، بهانه‌جویی‌های بی‌جا - ۱۳۸۷/۳/۴ - ص ۱۱۱ / درویشی و حرمت استعمال مواد مخدر، استعمال طبی از آن، کشف و شهود حقیقی - ۱۳۸۷/۳/۸ - ص ۱۱۴ / بیداری سحر و استجاب دعا، از خدا چه بخواهیم؟ - ۱۳۸۷/۳/۱۰ - ص ۱۱۷ / جمع شریعت و طریقت، حرمت اعتیاد - ۱۳۸۷/۳/۱۱ - ص ۱۲۰ / تناقض در دستورات دینی، خواستن از خداوند - ۱۳۸۷/۳/۱۱ - ص ۱۲۳ / نقطه ضعف، توسل به حبل‌المتین، عادت، تداعی معانی - ۱۳۸۷/۳/۱۲ - ص ۱۲۴ / سؤال‌های منحرف کننده، رحمت و غضب الهی، برزخ - ۱۳۸۷/۳/۱۵ - ص ۱۲۹ / قرآن و ترجمه‌ی آن، اغراض مختلف در ترجمه قرآن - ۱۳۸۷/۳/۱۶ - ص ۱۳۲ / پیامبر به‌عنوان الگوی کامل زندگی حضرت فاطمه علیها السلام - ۱۳۸۷/۳/۱۸ - ص ۱۳۴ / الگو بودن حضرت فاطمه علیها السلام، پیشرفت در سلوک و اجرای دستورات - ۱۳۸۷/۳/۱۹ - ص ۱۳۵ / فرزند داشتن، کثرت جمعیت - ۱۳۸۷/۳/۲۴ - ص ۱۳۸ / عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد، تربیت کودک، بیماری روانی - ۱۳۸۷/۳/۲۵ - ص ۱۴۰ / عارفان شاعر، شاعران عارف، منوچهری، جامی، سعدی، عین‌القضات - ۱۳۸۷/۳/۲۶ - ص ۱۴۳ / علم‌الیقین، عین‌الیقین، حق‌الیقین، امانت الهی، فرزند آوردن و نازایی - ۱۳۸۷/۳/۲۹ - ص ۱۴۶

مروری بر عناوین جزوات قبل  
شرح رساله شریفه نذصلح (قسمت اول)

شرح مقدمه - تلفیق دوره اول تاریخ‌های ۱۳۷۵/۱۲/۲۲ ، ۱۳۷۶/۱/۷ ، ۱۳۷۶/۱/۱۴ ، ۱۳۷۶/۱/۲۱ ، ۱۳۷۶/۱/۲۸ و ۱۳۷۶/۲/۴ و دوره دوم تاریخ‌های ۱۳۸۶/۸/۲۴ و ۱۳۸۶/۹/۱ - ص ۴ .  
شرح فکر و تحقیق - تلفیق دوره اول تاریخ ۱۳۷۶/۱۱/۲ و دوره دوم تاریخ‌های ۱۳۸۶/۹/۸ و ۱۳۸۶/۹/۱۵ - ص ۸۳ .  
شرح دلایل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت - تلفیق دوره اول تاریخ‌های ۱۳۷۶/۲/۱۸ ، ۱۳۷۶/۲/۲۵ ، ۱۳۷۶/۳/۸ و ۱۳۷۶/۳/۱۵ و دوره دوم تاریخ‌های ۱۳۸۶/۹/۲۲ ، ۱۳۸۶/۹/۲۹ ، ۱۳۸۶/۱۰/۶ ، ۱۳۸۶/۱۰/۱۳ و ۱۳۸۶/۱۰/۲۰ - ص ۱۰۴ .  
خلاصه صفات مومنین - ص ۱۵۷ .

مروری بر عناوین جزوات قبل  
جزوه چهارم، گفت و گو های عرفانی

گفت و گو در مورد زندگی حضرت آقای مجذوب علیشاه (دامت برکاته) در آبان ماه ۱۳۸۵ - ص ۴ /  
گفت و گو با چند نفر ایتالیایی در تابستان ۱۳۸۶ - ص ۱۹ / گفت و گو بنا به درخواست رادیو زمانه در آذرماه  
۱۳۸۶ - ص ۲۷ / گفت و گو با دو تن از وکلای دادگستری در اردیبهشت ماه ۱۳۸۷ - ص ۳۵ / گفت و گو  
در مهرماه ۱۳۸۷ - ص ۵۶ / گفت و گو با یک استاد ایتالیایی مسلمان در آذر ماه ۱۳۸۷ - ص ۷۳.

## مروری بر عناوین جزوات قبل

جزوه پنجم، مکاتیب عرفانی (قسمت اول، سال های ۷۶-۱۳۷۵)

خواستن نعمت و رزق افزون از خداوند، فعالیت و کوشش در امور زندگی -۱۳۷۵/۱۲/۲۴- ص ۶ /  
وجوه شرعیه، سپرده گذاری در بانکها و معاملات شرعی -۱۳۷۶/۱/۲۵- ص ۷ / چگونگی انجام تعهدات  
شرعیه مالی -۱۳۷۶/۱/۲۵- ص ۸ / کارهای خیر، نیت و انگیزه -۱۳۷۶/۱/۲۵- ص ۹ / با توکل زانوی  
اشتر ببند -۱۳۷۶/۱/۲۶- ص ۱۰ / خوف و رجاء، توجّه به ذکر، استغفار و معذرت خواهی به درگاه خدا  
-۱۳۷۶/۱/۲۸- ص ۱۱ / بیداری سحر -۱۳۷۶/۴/۱- ص ۱۲ / آداب مجالس فقری -۱۳۷۶/۴/۵-  
ص ۱۳ / دعا، مشکلات فقراء، حفظ ایمان -۱۳۷۶/۴/۵- ص ۱۴ / نماز با حضور قلب، بیداری  
سحر -۱۳۷۶/۴/۵- ص ۱۵ / استغفار و طلب بخشش، بیهوده بودن یا مؤثر بودن اعمال -۱۳۷۶/۴/۷-  
ص ۱۶ / علت نامگذاری طریقه گنابادی، سماع یا موسیقی، حالات صحو و سکر، علت نامگذاری القاب  
طریقتی (علت ذکر کلمات علی یا شاه در القاب) -۱۳۷۶/۴/۱۲- ص ۱۷ / مراجعه به طبیب در هنگام  
بیماری، تحصیل علوم ظاهری و احکام دل، احکام شریعتی، حرمت مواد مخدر، اطاعت از دستورات رهبر  
طریقتی -۱۳۷۶/۴/۱۴- ص ۲۰ / حالات در حین نماز؛ رحمانی یا شیطانی، اضطراب از مرگ، شیعه  
-۱۳۷۶/۵/۲۷- ص ۲۲ / خوف و رجاء، شرک خفی و شرک جلی، ازدواج -۱۳۷۶/۶/۶- ص ۲۴ / دعا و  
رحمت الهی -۱۳۷۶/۶/۶- ص ۲۶ / اطلاع از غیب، دعای زبانی، یاد خدا، ایدز، وسواس -۷۶/۶/۱۰-  
ص ۲۷ / افکار نادرست، حجاب اسلامی -۱۳۷۶/۶/۱۰- ص ۲۹ / علوم غریبه، علوم معنوی  
-۱۳۷۶/۶/۱۰- ص ۳۰ / حیرت، طلب، علم، اسم و مسمی -۱۳۷۶/۶/۱۲- ص ۳۱ / امر به معروف و نهی  
از منکر، حجاب زنان، تربیت فرزندان، ربا، یادآوری مطالب به افراد به شیوه سقراط و نه به صورت آمرانه  
-۱۳۷۶/۶/۱۸- ص ۳۳ / اسلام، حضرت مریم(س)، حضرت عیسی(ع)، حضرت محمد(ص)، بیعت،  
سلسله ای اجازه، سلسله گنابادی، ذکر قلبی، اجازه نماز، بیکاری، مواد مخدر، عرفان و تصوّف، خانقاه و  
حسینیه -۱۳۷۶/۷/۸- ص ۳۵ / شک و تردید، شیوهی عرفانی، دستگیری و تشرّف اشرار و اشخاص  
نادرست، تربیت درویشی، اشتباهات و عمل نکردن فقرا به دستورات، به حساب فقر و درویشی نیست،  
تجدید بیعت، جهاد اکبر -۱۳۷۶/۷/۱۷- ص ۴۳ / یادآوری دستورالعمل های فقری صادر شده، عدم دخالت  
درویشی در مسائل اجتماعی و سیاسی، اختلاف امتی رحمة، بیعت در زمان ائمه، قطب، عرفان و تصوّف،  
طریقت، رعایت قوانین، عدم تحریف قرآن، خلافت ظاهری وظیفه علی بود و نه حقّ علی، علت  
مخالفت ها، خانقاه و حسینیه، اعمال خلاف بعضی درویش ملاک محکوم کردن مکتب درویشی نیست،  
اخبار در ذمّ تصوّف، اصول دین و فروع دین، تقیّه -۱۳۷۶/۸/۴- ص ۴۸ / حالات کثرت، وحدت و  
محمدی، مراقبه و تفکر، اطوار سبعه، حرکت جوهری -۱۳۷۶/۹/۷- ص ۵۹ / خطاهایی که احیاناً از فقرا  
سر می زند، رضایت وراثت مالک در خصوص محل برگزاری مجالس فقری -۱۳۷۶/۹/۹- ص ۶۲ / پیام به

فقرا قبل از سفر به خارج، ص ۶۴ / درویشی در زمان فتحعلیشاه و محمدشاه، عملکرد قطب وقت در اوضاع خاص اجتماعی، ملاک؛ توجه به کارهای افراد است، نه خود شخص -۱۳۷۶/۹/۲۲- ص ۶۶ / بیعت، رستگار شدن و عاقبت به خیری، اصحاب یمین و مقربین، توبه و انابه، بخشیده شدن گناه، تبعات گناه به منزله‌ی مجازات، مقام رضا -۱۳۷۶/۹/۲۷- ص ۶۹ / کتاب‌های مخالف فقر، جواب ابله‌هان خاموشی است، عدم دخالت درویشی در سیاست -۱۳۷۶/۱۰/۱۸- ص ۷۳ / بالای همگانی، حالات قبض، اراده‌ی رفتن از دنیا؛ کفران نعمت -۱۳۷۶/۱۲/۲۲- ص ۷۵.